

بشکل گلوله‌های کوچک کروی الاستیک فرض میشوند داخل فضائی که پراز گاز است تماماً حرکت میکنند این کرات اتفاقاً یکی با دیگری تصادم شده برت میشود بعد با هم اتفاقاً با کره دیگری تصادم میکند و بطرف دیگری برت میشود بعد به کره دیگری که همین مقدرات را داشته است میرسد و این مواجه شدن‌ها دائماً کار است . اگر داخل هر یک از این گلوله‌های مثل لاستیک یکمتر کوچک باندازه منزیکه ایده آلیست وجود داشت خیال میکرد که تمام فضا یا اتفاقی است و در این هرج و مرج کجا ممکن است قانون جبری حکم فرما باشد . اما میدانیم که این گاز در ظرف محدودی است و بنا بر این حجم معین دارد و درجه حرارت معلومی در محیط اطراف آن موجود است .

این شرایط اجباراً باعث میشود که گلوله‌ها بطور کلی و متوسط انرژی حرکت معین داشته باشند و مقدار معمول ضربت‌هایی که به جدار ظرف وارد می‌آید مقادیر مشخص باشند یعنی گاز فشار معلومی که معمول ضربت‌های گلوله‌های مزبور است به جدار ظرف داشته باشد حقیقه هم دستور عمومی گازها که این ارتباط دقیق و اجباری (ضربت) را نشان میدهد یکی از مهمترین قوانین علوم طبیعی است .

حال باتفاقات اجتماع توجه کنیم فروشنده‌ها و خریدارها مثل گلوله‌های لاستیک مثال قبل وارد بازار میشوند این یکی به آن یکی مواجه میشود بعد با یکی دیگر، اولی با شخص چهارمی و غیره .

نتیجه این مواجه شدن‌ها مربوط به حالات دونفر مواجه شونده است مثل اینکه نتیجه ضربت مکانیکی دو گلوله مربوط به مقدار و امتداد و جهت و سرعت و سایر خواص خود گلوله است .

این دویپاره و آن متفکر اقتصادی و اجتماعی بدبخت مکتب اید آلیست خیال میکند این مواجه شدن اتفاقی است گرانی و ارزانی جنس و سایر حالات ارتباط بین این دونفر مربوط به خوشی جنس یا بدی جنس یعنی مربوط به پاکی یا ناپاکی «روح» این دونفر است و گرنه هر دونفر در عمل خود آزادند . این حکم را در مورد فروشنده جنس پول و فروشنده جنس کار که با هم مواجه میشوند نیز صادق میدانند و مطابق تئوری آنها نزدیک نوع اعانه و محصول پاکی روح یکمده معین است .

اگر یک متفکر مادی که قوانین جامعه را مانند قوانین فیزیک و شیمی دقیق و جبری میدانند با شخص مزبور توجه کند باز قانون کلی مواجه شدن و رد شدن افراد مزبور را پیدا میکند زیرا فقط یک متفکر مادی دیالکتیک میتواند دقیق و علمی فکر کند و به سحر و جادو خواه خاصیت آب‌دها باشد یا نفس رمال یا سحر پول پشت پا بزند ما علل اجتماعی حریص شدن یکدسته را بخوبی میتوانیم بفهمیم و آینده اجتماع را پیش‌بینی کنیم با وجود مخالفت‌های عده معلوم ، بالاخره علم و صنعت و هنر که امروزه کسب آن انحصار برای

دسته مخصوصی دارد در دسترس عموم خواهد بود. بشر هیوب اجتماع خود را فهمیده است و میدانند که میتوانند خود را از چنگال این نوع اجتماع که مخلوق خود بشر است خلاص کند.

«فریود» میگوید معالجه هر مرض روحی بدان ترتیب است که وجود مرض در شعور مریض ظاهر شود یعنی وجود مرض را بفهمد. این حکم درباره اجتماع نیز صادق است متوجه شدن به سبب اجتماع قدم اول معالجه آن است همانطور که موجودات مقتدر خیالی آسمان که مخلوق خود انسان بود بزمین کشیده شدند این تسلط سحر آمیز و کور کورانه اجتماع بر فرد که نیز مخلوق انسان است از میان خواهد رفت میتوانیم آنها را که راجع به تکامل اجتماعی وسائل تولید گفتیم خلاصه کنیم.

چنانکه گفتیم وسائل تولید که در مراحل اولیه متعلق بجمع بوده بعد بواسطه يك سلسله علل که شرح آن خارج از موضوع این مقاله است رجوع بمقاله ماشینسیم و قیمت - کار - ارزش» (۱) این وسائل از طرف يك عده مسبب میشود از آن بعد در داخله چنین اجتماعی نیز که وسائل تولید دست عده محدود باشد يك سلسله تغییرات دیالکتیک ظهور میرسد. زندگانی ارباب و رعیت و غلام در قرون قدیمه و فئودالیزم در قرون وسطی و سرمایه داری در قرون جدید تکامل این نوع اجتماع است. که در حقیقت آنتی تز برای جامعه «که (تر) برای این تکامل باشد» خواهد بود. ترجمید برانتهی تز مزبور جامعه بی طبقات است پس از آن نزاع طبقاتی از میان رفته نزاع با طبیعت حاصل تکامل جامعه باقی مینماید.

حال بتکامل از نظر تولید مثل توجه مینمائیم. تکامل مهم در تشکیل خانواده مربوط بپیل تناسلی نوع بشر است. ولی ممکن بود نوع تولید جامعه در نوع خانواده بلا تأثیر باشد؟

البته نه! یعنی اگرچه خانواده اساساً بواسطه خاصیت حفظ نسل تشکیل یافته ولی این خود مرحله تالی حفظ فرد است. بنابر این طرز تولید جامعه نیز بطور ثانوی در آن تأثیر کرده. در خانواده نیز مانند جامعه تقسیم کار، فرمانده و فرمان بر پیدا شده است.

اولین تحقیقات علمی مهم راجع بخانواده از «باخاوفن» شروع میشود پس از آن «مک لنان» و بعد «مورگان» و بالاخره «انگلس» این تحقیقات را کاملتر مینمایند «کونوفنشر» «کلر کاونوسکی» نه فقط از این تحقیقات جلو تر نرفته اند بلکه در تفسیر مادی آخرین مرحله تحقیقات سابق مطلقه کرده اند. مقارن با دوره که وسایل تولید ضروریات زندگی عمومی بوده است در جامعه تمام زن و مرد نیز يك

دیگر تعلق داشته‌اند بلکه بهین جهت رابطه پدر و فرزندی مابین افراد وجود نداشته بلکه جامعه «ماتریاکال» بوده است بعد بتدریج مونوگامی و جفت بودن یک مرد و یک زن و بنابر این مشخص بودن پدر و پیدا شدن ارتباط پدر خانواده «ماتریاکال» شروع میشود «افسانه راجع بسبب تراوا و کشتن پسر اگامنون مادر خود را و تیرته شدن او در محکمه خدایان، یک چنین تحول را نشان میدهد» این دوره مقارن با تقصیب شدن رسائل تولید بدست عده محدود میباشد.

مطابق تحقیقات علماء سابق الذکر «مخصوصاً مرگان و انگلس» در دوره های قدیم هر چهار نوع خانواده وجود داشته است، زناشویی مشترک چند مرد محدود با چند زن محدود، زناشویی یک مرد با چند زن، یک زن با چند مرد و یک زن با یک مرد. نیز تحقیق شده است که در ادوار و محل های مخصوص در قبائل «اندوگامی» و در خانواده های داخل یک قبیله «اکسوگامی» وجود داشته است. اکسوگامی یعنی یک خانواده قبیله زن را از خانواده دیگر قبیله میدزدیده است. اندوگامی یعنی زناشویی اجباراً بین زن و مرد یک قبیله صورت میگرفته است.

مورگان اول کسی است که خانواده های دوره ماقبل تاریخ را بطور علمی تحقیق کرده است در تحقیقات این عالم چند نکته مهم است. دلیل تصورات اشخاصیکه عقیده دارند که انسان ابتدا خفت زندگی میکرد اینست که انسان از تکامل حیوانات دیگر پیدا شده است و خاصیت جفت بودن در حیوانات دیده میشود پس باید در انسان هم باشد. این عقیده یکنی غلط است بلکه هزاران عامل دیگر هم در انسان مؤثر است.

مثلاً پرندگان در موقع تخمگذاری جفت زندگی میکنند زیرا ماده در موقع تخم و پراندن جوجه محتاج کمک است. این عامل یولوژیک که هرگز کمک باشد علت تشکیل شدن جفت است و حال آنکه در حیوانات ذیفقار هم نوع ارتباطی و ماده مشهود است چنانکه در مبحث تکامل رژیم تولید ییان کردیم انسان مانند حیوانات دیگر از حیث ساختمان بدن زیاد مسلح نبوده است و میل بحفظ بقاء فرد که اولی تر از میل تناسلی است او را مجبور بتشکیل دستجات میکنند دست جمعی زندگی کردن در اغلب حیوانات ذیفقار دیده میشود. این نوع زندگی مخالف با تشکیل خانواده که جفت جفت و مجزا شدن است میباشد. در این دستجات اولیه قهراً حسادت تناسلی به نزدیکان نمیتوانسته است موجود باشد زیرا اگر بود زندگی دسته بندی جمعی بهم میخورد و این خود مخالف با منافع حفظ بقاء فرد بود. زندگی با دستجات با تشکیل خانواده متضاد است. اگر آن باشد این نیست و اگر این شروع خود آن دیگری از میان میرود.

واقفانم در تاریخ مینظور دیده میشود. بنا بر این تفسیر اولین شکل خانواده

باید زناشویی جمعی باشد یعنی یکدسته مرد بایک دسته زن زناشویی عمومی داشته باشند .
این طرز حقیقتاً وجود داشته است . و علت اینکه جز مورگان و انگلس دیگران
بدین نکته متعرض نمیشوند این است که قبیح بودن این وضعیت از نظر اجتماع امروز
آنها را چنان مبترساند که نمیتوانند اصلاً بدین نکته توجه کنند .

مورگان بواسطه وضعیت مخصوص قوم و خویشی که بین خانواده های بومی
آمریکا دیده است متوجه این نکته گردیده . در تمام بومیهای آمریکا و هند دیده
میشود که بچه های دو برادر بهم برادر و خواهر خطاب میکنند . و این بچه های برادرهای
ولی را هم از اینکه پدر یا عم باشد پدر میدانند . همینطور بچه های دو خواهر بهم
برادر و خواهر و این چه ها بدو خواهر اصلی امم اینکه مادر یا خاله آنها باشند مادر
خطاب میکنند . ولی بچه های یک برادر و یک خواهر هم دیگر را پسر عم و دختر
دائی خطاب میکنند این چه ها بآن خواهر و برادر اصلی عمه و دائی میگویند این
ارتباطات چون در تمام بومیان دیده میشود صرف یک عبارت سطحی نیست بلکه
عملاً دیده میشود که این نسبتها از نظر ارتباط اجتماعی هم موضوع خارجی دارد .
در بومی های جزیره هاوایی که یک مرحله پست تر است دیده میشود که در آنجا بچه های
یک برادر و یک خواهر بهم برادر و خواهر خطاب میکنند .

مورگان عقیده دارد پس باید یک نوع خانواده هم قبل از مرحله خانواده
بومیهای هاوایی موجود باشد بقسمی که میتوان شروع و تکامل ارتباطات خانوادگی را
بدین ترتیب بیان کرد . در دستجات اولیه ابتدا زناشویی دسته جمعی وجود داشته است ،
بنظر میآید که این زناشویی اولیه عاری از نظم و ترتیب باشد اگر هم بوده خیلی کوتاه بوده
است و اثری از آن هملا دیده نمیشود .

ولی بر عکس چنانکه ارتباط خانوادگی بومیهای هاوایی و بعد از آن بومی
های آمریکا و هند بر میآید ابتدا زناشویی دسته جمعی اینطور بوده است که یک گله
انسان افراد یک نسل یعنی ، برادر ، خواهر ، پسر عم ، دختر عم ، بر دائی و
با هم زناشویی جمعی داشته اند ولی زناشویی این نسل با نسل پیر قبل و یا نسل جوان
بعد که اطفال همین نسل باشند ممنوع بوده است « بومیان هاوایی » . علت این منع بطور
واضح اختلاف سن است . یکدوره بعد زناشویی محدودتر میشود و زناشویی برادر و
خواهر منع میگردد . یعنی در یک نسل هم مرد ها شوهر های هم زنها بوده اند بجز خواهران
تنی خود « بومیان نیویورک که مورگان خود میان آنها زندگی کرده است ارتباطات و نسبت های
سابق الذکر را داشته اند »

از اینجا دلیل زندگی اکسوکامی نیز واضح میشود یکدسته مرد در یک گله
چون نمیتوانستند شوهر خواهران خود باشند با یک دسته زن از گله دیگر « که نیز

برای برادران خود در همان گله ممنوع بودند، زناشوئی جمعی میکردند. چون این امر از نظر جامعه امروز بسیار قبیح است متفکرین وجود آنرا نمیتوانسته اند حدس بزنند. «کوته درقاوست» و «واگنر» در ایرای معروف (نیلونکن) اشاره میکنند که بیوفائی «بمعنی امروز» در حضور خدایان دوره قدیم وجود نداشته است. این اشتباه را پیشروان مکتب مادی تذکر داده اند.

پس از این دوره جفت بودن مرد و زن «اهم از اینکه یکمرد و چندزن و یا یکزن و چندمرد» و پس از آن مرحله مونوگامی یعنی زناشوئی یکمرد با یک زن دیده میشود. مطابق تشریحات سابق الذکر تشکیل خانواده خصوصاً با وجود گله متضاد است. واقعاً هم تشکیل خانواده جفت و مونوگامی وقتی دیده میشود که اجتماع بشر باندازه کافی ترقی کرده و محتاج وجود گله نیست.

بتدریج بواسطه زیاد شدن اقوام دیگر زناشوئی جمعی کمتر شده زناشوئی جفت شروع میشود. زناشوئی یکمرد و چند زن و یا یک زن و چند مرد جزء این زناشوئی است.

در تمام این ادوار زن محترم و رئیس است در خلاف ادعای جهال حکمکنز مرد نبوده و در دستگاہ خانواده عمومی زن فرمانده بوده است و حال آنکه ممکن بود مردی را از یک خانواده بیرون میکنند و مجبور شود بخانواده عمومی دیگری برود.

جفت شدن زناشوئی بدین ترتیب است که زنها حق پیدا میکنند که خود را از جامعه برای یکمرد معین بخرند.

در آمریکا زناشوئی جفت آزاد آخرین نوع زناشوئی است ولی در قاره قدیم مونوگامی شروع شده است. علت مادی این قضیه اینست که بتدریج تمول خصوصی افراد زیاد شده محتاج سرپرستی است. زن در خانه سرپرست اموال مرد است. از اینجا شروع میشود که زناشوئی جمعی مقارن با دوره توحش و زناشوئی جفت «بانتظام حالات تعدد زن برای یکمرد و مرد برای یک زن» معاصر با دوره نیم وحشی و مونوگامی «تعلق یک زن بیکمرد» از آثار دوره تمدن است. در دوره های وحشی و نیم وحشی اقتدار و اهمیت زن بیشتر بوده. به همین جهت عده زیادی خدایان و ربه النوع های زن وجود داشته است.

اهمیت حقیقی زن در دوره مزبور براتب پیش از احترامات ظاهری «خانم» های هروسک مآب دوره تمدن است. با شروع مونوگامی و دوره تمدن تسلط مرد بر زن نیز شروع میشود «رجوع بکتاب ادب از هر» در این دوره پهلوانان «مرد» اهمیت درجه اول را دارند. پیداشدن غلامان در طرز تولد اجتماعی عامل مهمی در این اوضاع قرون قدیم بوده است.

زن دائمی يك خال اسارت و امانتد فلامان پیدا میکند در صورتیکه در دوره های وحشی و نیم وحشیگری زن هم مثل مرد آزاد بوده است، بمجرد اینکه تملك خصوصی در زناشوئی پیدا میشود نقطه کلاماً متقابل آن، که فعشاء و عمومیت کامل زن باشد ظاهر میگردد هر قدر مونوگامی در ظاهر شدیدتر میشود فعشاء هم قویتر میگردد.

تا آنکه در شهرهای بزرگ «تمدن» صنف مهمی از زن ها که جامعه تمام خواص انسانی را جز هیکل از آنها سلب کرده است، بعنوان صنف فاحشه دیده میشود.

بنا بر این شرایط موجود در این جوامع غلط سبب ایجاد فعشاء است که از یکطرف بواسطه فقر مادی و از طرف دیگر بواسطه حالت مخصوص مونوگامی عده از زنها را مجبور میکند که با عمومیت دادن کامل «بلا شرط» زنی خود فقط در مقابل پول اعانه کنند.

اصلاح این مرض اجتماعی باید با سایر اصلاحات که از ریشه و اساس در جامعه صورت خواهد گرفت توأم باشد.

مفهوم معاشقه بمعنی «رومانتیک» آن که بمیل تناسلی بشریک حال صرفانی و کبریائی مینهد در عهد مونوگامی ظاهر میشود و عشق بمعنی دوره تمدن در دوره های وحشی و نیم وحشیگری موجود نیست. در زناشوئی جمعی دوره تو حش هم البته انتخاب جفت وجود داشته ولی بحال معاشقه قرون وسطی نبوده است.

چنانکه واضح است در دوره وحشی و نیم وحشیگری قدرت زن در خانواده بنوبه خود بیشتر از مرد و هر کدام در شبه کار خود «مرد در جنگل و زن در خانه» ارباب و فرمانده بوده اند. با شروع دوره تمدن زن آلات تولید بچه و جفت اموال برای شوهر خود میشود. دائره زناشوئی جمعی بتدریج کوچکتر و بالاخره معدوم میشود. ولی فقط برای زن امروز هم در حقیقت هنوز مونوگامی نیست. خیانت بزناشوئی اگر از طرف زن باشد کلاماً مخالف با اخلاق و مستحق مجازات شدید است ولی برای مرد ایراد مهمی نیست «اگر جزء افتخارات شمرده نشود» در قرون وسطی مونوگامی با ازدواجهای اجباری که در نتیجه سیاستهای خانوادگی پیدا شده بود دو نفر را بوسیله يك کاغذ پاره که در عین حال يك زنجیر محکم اجتماعی بود تا آخر عمر دوچار یکدیگر مینمود. در قرون معاصر ظاهراً معاشقه در کار است ولی اقتصادیات مانند سیاست خانوادگی قرون وسطی در حقیقت این اختیار را نیز باجبار تبدیل نموده است این فشار و اجبار مخصوصاً بزن وارد میشود زیرا زن تحت تسلط مادی مرد است در این دوره ما هم برای مرد و مخصوصاً برای زن زناشوئی معصوم و نتیجه محبت نیست، بلکه محبت است که در ضمن زناشوئی اجباری

باید تولید شود، این نوع مونوگامی بطور ضروری با فحشاء لازم و ملزوم یکدیگرند. یعنی این نوع زناشوئی اجباری که ظاهراً بطور انتخاب بین یگزن و یکمرد صورت میگیرد فحراً فحشاء را تولید میکند نه فقط روحیه و ارزش اجتماعی یکدسته معین از زنها «فواحش» خیلی پائین میآید بلکه روحیه مردها تنزل فاحش میکند. الواطی و لهو و لعب اجباری تمام مردها را مبتلا میکند. برای تغییر این وضعیت باید اوضاع مادی تغییر کند.

زن باید با مرد دارای حقوق مساوی اجتماعی باشد. فرض این نیست که زن عین مرد باشد بلکه اینست که زن بعنوان متخصص در یک رشته از کارهای اجتماعی دارای تمام حقوق متخصصین دیگر باشد و انتخاب هر نوع تخصص برای وی ممکن گردد. در این صورت ممکن است مونوگامی حقیقی یعنی تعلق حقیقی فقط یکمرد به فقط یک زن حقیقی وجود خارجی پیدا کند زیرا فقط در این صورت ممکن است یکطرف از اسارت طرف دیگر خلاص شده و مطلق آسان بر روی میل تناسلی دو طرف باشد.

پس از آنکه از یکطرف تکامل طرز تولید و از طرف دیگر تکامل خانواده را فهمیدیم به تکامل دستگاه فوقانی اجتماع توجه مینمائیم.

جامعه از افراد تشکیل یافته است. اما هر صورت بفرنجی که از آحاد تشکیل یافته است دو حالت ممکن است داشته باشد. حالت اول اینکه آحاد در تشکیل صورت مرکب عمل شبیه و منسوی انجام دهند مانند دانه های کبریت داخل یک قوطی کبریت و یادانه های گندم یک خروار قله و نیز ممکن است وظیفه و عمل آحاد با یکدیگر متفاوت باشد مانند سلول های یک بدن انسان را تشکیل داده اند ما این نوع صورت های مرکب را دستگاه مینامیم و جامعه فیزیکی دستگاه است و عمل اجزاء مرکب کننده آن کاملاً یکی نیست. هر فرد جامعه با فرد دیگر از حیث ارتباط و سائل تولید، با افراد دیگر فرق دارد، یکی پدر خانواده دیگری زن و اسیر و محکوم رئیس خانواده، یکی فروشنده کار خود بوسیله عمل زراعت دیگری صاحب گاو و زمین یعنی وسائل تولید، یکی صاحب سهام یک کارخانه است یکی فروشنده و دلال و دیگری مامور اجرای تبلیغات برای حفظ منافع طبقه مخصوص پست گرسی کلیسا و مسجد است، تمام این افراد با کارهای متنوع خود دستگاه جامعه را تشکیل میدهند پس جامعه را میتوان چنین تعریف کرد.

جامعه در فاصله معین از زمان و مکان دستگامی است که ارتباط مادی متقابل افراد را در این فاصله از زمان و مکان در بردارد. این ارتباط متقابل است و در مدت زمان معین دوام دارد.

اساس این ارتباط کار است. کار از یکطرف وسیله ارتباط افراد در جامعه و از طرف دیگر وسیله ارتباط جامعه با طبیعت است. لوازم زندگی بشر در طبیعت بحال حاضر

و آماده نیست بلکه بشر بوسیله کار آنها را به صورت قابل استفاده درمیآورد و این رابطه جامعه‌وی با محیط مادی است .

از طرف دیگر کار لازم برای تولید محصولات اجتماعی ما افراد بطور معین تقسیم میشود و این تقسیم کار و محصول آن . ارتباط بین افراد را نشان میدهد .
فهمیدیم که فرد و اجتماع باهم فقط رابطه جزء و کل را ندارند بلکه جامعه دستگامی است و هر فرد در داخل آن مقام و موقعیت مشخصی دارد .

همانطور که از توده کردن پیچ و مهره و چوب و چرم یک ماشین بوجود نمیآید بلکه هر جزء و هر چرخ باید در مقام خود قرار گیرد . از توده کردن افراد نیز جامعه تشکیل نمیشود . هر فرد را نمیتوان مجزی خارج از جامعه و مستقل فرض کرد . خاصیت فرد وقتی مشخص میشود که مقام آن در تمام دستگاه جامعه همین باشد . چون انسان همواره اجتماعی بوده پس اجتماع همیشه مهد نشو و نمای بشر بوده بنا بر این بآسانی میتوان فهمید که انسان همواره تحت تاثیر عوامل اجتماعی که مافوق فرد است بوده و این آزادی روح ، پرواز روح مجرد بآسمان ها و لاطائلات دیگر عرفاً صرف بواسطه جهل آنها نسبت به بشر و اجتماع است . اما از طرف دیگر نباید اشتباهاً تصور کرد که اثر فرد در جامعه صفر است . البته اجتماع از افراد تشکیل یافته و خصوصیات روحی و شخصی افراد هر قدر هم کوچک و دیز و بی اهمیت باشد بالاخره جزء عوامل مشخص اجتماع است . بنا بر این واضح میشود که محیط مؤثر در فکر است و نوع فکر در جامعه باندازه خود تاثیر دارد .

پس عوامل خارجی و مادی محیط مشخص جریان و تکامل جامعه است . و فکرها افراد در این حلقه متوالی یک حلقه معلوم را تشکیل میدهد و ابدأ عامل اساسی نیست . افکار محدود ممکن است نتوانند بفهمنند چرا ما مقام یک رهبر حزبی و سیاسی ، یک سردار و یا یک پیغمبر را اینقدر بنظر اوپائین میآوریم . البته کار این افراد نسبت بیکدیگر زیاد از افراد دیگر مهم است ولی مختصر تفکر دقیق نشان میدهد که تا جریان اجتماع که نتیجه یک تکامل طولانی است یک چنین مقامی را ایجاب نکند افراد نمیتوانند منشاء اثر باشند .

رهبر سیاسی وقتی موضوع پیدا میکند که حزب سیاسی در کار باشد ولی حزب سیاسی وسط کویر لوت یا بین زمین و آسمان پیدا نمیشود باید یک طبقه با منافع معین موجود باشد تا حزبی تشکیل دهد و وجود رهبری را ایجاب کند همین حکم در باره سایر افراد نیز صادق است تا تکامل ماشین و اقتصاد بعد معین مد معترمی بانحواس معلوم ظاهر نمیشود

از تکامل جامعه میتوان تکامل فرد را کم و بیش ، بیش بینی کرد ولی عکس این عمل ابداً ممکن نیست جامعه دائماً در تغییر و عموماً در حال فکر تکامل بوده است .

ارتباط کار افراد قهراً باینکه ارتباط فکری همراه است زیرا اجزاء این دستگاه کار که عبارت از افراد انسان باشند شعور دارند و بنابر این از تکاپوی جریان انجام کار آگاه و باهم در ارتباط فکری میباشد علت مادی تکامل نطق نیز بدین ترتیب معلوم میشود . محتویات فکر یک فرد محصول تمام عوامل محیط یعنی طبیعت و اجتماع است . بدین ترتیب یک طبقه و یک جامعه دارای یک فکر طبقاتی و یا اجتماعی است که اکمل تجلیات و تظاهرات خاصیت روحی بشر است . بواسطه وجود این تظاهرات است که دیده میشود جامعه علاوه بر بی و بنیان اصلی که دستگاه تولید و ارتباط کار باشد یک دستگاه ارتباط فوقانی و سطحی نیز دارد که همین اکمل تجلیات یعنی مذهب ، علم ، قوانین و اخلاق و بالاخره هنر باشد .

البته این دو دستگاه فوقانی و تحتانی در هم تأثیر متقابل دارند .

دستگاه تحتانی یعنی ارتباط کار و تولید حکم اساس و اصل دستگاه فوقانی حکم ظاهر ثانوی را دارد . دستگاه تولید و اوضاع مادی محیط مولد افکار و عقاید و عادات ، رسوم ، ذوق و سلیقه است ولی این فنومن های ثانوی دوباره نسبت به دستگاه تولید عکس العملی انجام داده در تعادل بین اجزاء جامعه و طبیعت بین اجزاء جامعه تغییرات تولید مینماید دستگاه تولید و کار جدید دوباره در فنومن های دستگاه فوقانی اثر مینماید و این امر بر ترتیب دوام پیدا میکند .

اگر قدری بجامعه توجه کنیم خواهیم دید که جامعه از اشخاص تشکیل یافته است ولی این اشیاء و اشخاص را برای تشکیل جامعه روی هم انباشته نکرده اند بلکه ساختمان اشیاء و نوع ارتباط آنها با اشخاص و همچنین افکار اشخاص نسبت به اشیاء و جامعه و طبیعت بر حسب زمان و مکان متغیر است و بنابر این اختصاصات جامعه بوسیله اشیاء ، اشخاص رابطه اشیاء و اشخاص بالاخره افکار اشخاص معلوم می گردد . اشیاء و ارتباط آنها با افراد ساختمان اساسی و افکار اشخاص دستگاه فوقانی را تشکیل میدهد . ولی تمام این دستگاه تحت یک تشکیلات کلی است که جامعه نامیده میشود . بنابر این بجهت تعیین درجه تکامل یک جامعه دقیق نیست که یک رشته باریک فضایی اجتماعی را اساس مقایسه قرار دهیم (ولی) کاملاً (هم) غلط نیست اگر کسی مقدار صابون یا کاغذی را که در زمان معین در جامعه مصرف می شود مبداء مقایسه قرار دهد ولی این سنجش کاملاً دقیق هم نیست زیرا هر یک از

اینها يك جزء از اوضاع اجتماعی را نشان میدهد . مقایسه دقیق وقتی صورت میگیرد که وسائل تولید را با خواص و ارتباطات اجتماعی آنها مبداء مقایسه قرار دهیم زیرا تمام فنون های اجتماعی محصول این ریشه مادی اجتماع است . یکعده پیچاره تصور میکنند تمدن هندویا ایران قدیم با آنکه وسایل تولید خیلی ناقص بوده کاملتر از تمدن صنعتی آمریکای امروز است:

ولی اندك وقت واضح میکند دستورات اوستا ، مذاکرات رای و برهن از نظر زندگی امروز دیناری ارزش ندارد . فکری که آروز بزرگ جلوه می کرد برای اطفال دبستانی امروزی ماسک و مضحك است . نصایح و راهنمایی های جهانداری به بشر در دنیای امروز که شروع بتشکیل جامعه های بی طبقات کرده است بوج است . و از حیث وسائل مادی هم که قضیه واضح است . از نظر ما این دو موضوع اساساً از هم جدا نمیشوند افکار مادی دیالکتیک که قویترین و دقیق ترین دستگاه منظم فکر بشری است در زمان افلاطون یا قرون وسطی حتی در دوره صنعتی قرن هیجدهم نمیتوانست بوجود بیاید زیرا اساس مادی تولید برای این دستگاه فوقانی فکری فراهم نشده بود و برعکس مدیعه سرائی مثل قرون وسطی هم نمی تواند جزء آثار صنایع ظریفه عصر حاضر بشمار رود . اگر شاعر ایران چهارنفر کاسه ایس و کلاش با سم شاعر و ادیب میشناسید نباید تصور کنید که اینها مشخص درجه تمدن امروزی هستند اینها بقیه السیف تنزل روحی و اخلاقی پوسیده قدیم میباشند . چنانکه میبینید تمام شعب جامعه بهم مربوط است و ادعای اینکه تمدن قدیم بالا تر از تمدن امروز است «شونیسیم (۱)» و کهنه پرستی و ارتجاع است .

حال به آثار فکری بشر که دستگاه فوقانی نامیدیم توجه مینمائیم . تشکیلات سیاسی و اجتماعی حد فاصل بین قضایای دستگاه تولید و تمدن فکری است . تمدن فکری شامل سیاست ، آداب و رسوم ، حقوق و قوانین ، مذهب ، علم ، هنر «صنایع ظریفه» است تاریخ اجتماع بشر تاکنون تاریخ نزاع طبقات بوده است یعنی در داخل يك جامعه اختلاف طبقات و اختلاف منافع طبقاتی وجود داشته است . حکومت دستگاهی است که بوسیله طبقه قویتر تشکیل شده و استیلاء آن را بر طبقه زیر دست تامین میکند . تشکیلات قانونگذاری و قضائی ، رهبری تعلیم و تربیت و ذوق و هنری تحت قدرت دولت است . بنا بر این واضح است که در جامعه طبقاتی ، قوانین ، طرز حفظ حقوق ، آداب و رسوم مفهومیهای خوب و بد ، زشت و زیبای اخلاقی ، تولید افکار در اطفال و افراد و ذوق صنایع ظریف نیز تمام طبقاتی بوده و بنفع طبقه معین خواهد بود . نباید اید آلیست شده تصور کرد که چنین دستگاهی خوشی و سعادت تمام افراد را تامین خواهد کرد .

يك ملت يك دستگاه متحد و یکنواخت نیست . در داخل ملت طبقات و منافع متضاد و نسبت اکثریت و اقلیت آن ها را باید در نظر گرفت . جنگ ها بین طبقات مقتدر دو ملت است و این جابجایی منافع مادی و مولد این جنگها است .

نزاع های تاریخی بر خلاف عقاید فاشیست های بیچاره نژادهای نژادی نیست زیرا چه بسا نژاد های متفاوت که بواسطه اشتراك منافع مادی باهم میسازند «آلمانی و فرانسوی در سوئیس» و چه بسا ملل هم نژاد که بر اختلاف منافع میجنگند . «آمریکا و انگلیس و همچنین چین و ژاپون» در دستگاه فوقانی جوامع طبقاتی غیر از حکومت مهمترین تشکیلات عبارت از احزاب طبقاتی است و علاوه بر این تشکیلات صنفی «مانند اتحادیه مهندسين ، اطباء و غیره» نیز جزء این نوع آثار فکری دستگاه فوقانی است .

در جامعه بی طبقات حکومت بخودی خود میبرد و تشکیلات جزئی طبقاتی از میان میروند ولی يك تشکیلات بجهت تنظیم عمل تولید و تقسیم ایجاد میشود . در این تشکیلات تمام افراد شرکت مینمایند پس بجاست که شمار جدید «اداره کردن بدست صنف مدیر و تربیت افراد برای شرکت در صنف مدیر باشد»

دیگر از اکتل تجلیات فکری عادات ، رسوم ، قوانین و اخلاق است و واضح است تمام این فنومن های اجتماع نیز تا کنون تحت تاثیر مهمترین عامل قوی اجتماع یعنی اختلاف طبقات و مطابق بانسبت زحمت تولید و استفاده از محصول بوده است . تمام قوانینی که در دوره های مختلف بین ملل متنوع وضع شده است رجوع کنید با اندک توجه خواهید فهمید که تمام آنها برای حفظ منافع يك طبقه است و جنبه مطلق ندارد شاید عده بیچاره عدل را يك مفهوم مطلق و عدلیه ها را تشکیلات آسمانی بدانند ولی اگر در عدالت محکمه های مختلف توجه کنید خواهید دید یک نفر در مقابل يك محکمه بعنوان قتل و دزدی و فساد محکوم به اعدام می شود ولی در يك محیط و یادوره دیگر مجسمه همان شخص بعنوان اینکه از باسرف ترین افراد بشر بوده است بر پا میشود . دلیل این امر چیست بطور واضح دلیل این قضیه اینست که این معاکم طبقاتی و این عدل نسبی است . حتی کوچکترین آداب و رسوم مانند کلاه گذاشتن یا کلاه برداشتن ، لباس دم دار مخصوص «فراك» را لباس مجامع مخصوص قرار دادن و نظائر اینها تمام طبقاتی و نسبی میباشد .

طریقه تعیین حق بوسیله دوئل و یا طرز تربیت بچه امیرهای دوره نشودالیم در دوره بورژوازی مورد تمسخر واقع میشود و قوانین و آداب این دوره نیز بنوبه خود در دوره بعد نسخ میگردد .

در يك جامعه بی طبقات قوانین و آداب و رسوم و اخلاق جنبه طبقاتی خود را از دست میدهد و آنچه که فقط برای حفظ منافع طبقاتی است از بین میرود
يك مثال واضح در موضوع آزادی است. بشر چون حیوان اجتماعی است میل های اجتماعی دارد و این امیال در تشکیلات جامعه و لو بطور نسبی دانسته مؤثر است.

اما جامعه و این شعور اجتماعی بشر دائماً در تغییر است و دیالکتیک اجتماع در همین تضاد تازه با کهنه است. يك سلسله نزاعهای منظم تازه با کهنه وجود دارد فکر تازه برای اینکه بتواند اثر خود را ظاهر کند طرفدار آزادی عقیده میشود و میخواهد مطبوعات و نطق را آزاد کند. فکر کهنه که طرفدار جمود و عدم تغییر است با آن مخالف میگردد، بنابراین آزادی ریشه مادی اجتماعی دارد. در انقلاب فرانسه قشودالبسم کهنه پرست و بورژوازی تازه نفس طرفدار آزادی بود. آزادی از مقدسات بشمار میرفت و فداکاران اجتماع در راه آزادی جان میدادند.

آزادی پرستش میشد. ادبیات قرن هجدهم فرانسه تقریباً تمام وقف بیان این موضوع بود. اما در دورهای جدید آن تازه نفس ها کهنه پرست میشوند و چون طبقه تازه نفس جدید از آزادی برای پیشرفت خود استفاده مینماید آزادیخواه و آزادیخواهان دیروز مخالف اصول پارلمانی و آزادی میشوند دلایل فلسفی برای خرد کردن میراثشند میگویند اکثریت بشر جاهل است باید جامعه را مانند يك گله گوسفند اداره کرد. پارلمان منشاء فساد است فاشیسم بجز مین سیاسی یعنی اشخاصی که جانی و خائن نبوده بلکه با کمال شرافت و فدا کاری طرفدار يك عقیده «خواه صحیح خواه فاسط» میباشد بدون مساکمه در محبس های جدید اختراع هزاران نفری شکنجه دادن و کشتن را بصلاح جامعه میداند. اینها مخالف حقوق «ازیل» هستند. یعنی میگویند ممالک باید فراریان سیاسی را بهم رد کنند تا سر آنها در ممالک اصلی خودشان در کمال راحتی بریده شود. خلاصه همان عقیده آزادی مقدس دیروز امروز جزء جنایات درجه اول و در شمار اعمال مذموم مانند قتل و سرفت و غیره شده است. بدبختی امروزی بشر دیگر کمتر با سببهای امراض و یا خطر های طبیعی مانند زلزله و طوفان است بلکه این عوامل داخلی اجتماع خود بزرگترین سم میباشد و تمام افراد بشر باید ابتدا بر رفع آن بپردازد.

حال بپند و علم که جزء فنون های دستگاه فوقانی جامعه است توجه مینمائیم. بشر از تکامل موجود زنده حالت فعلی خود را پیدا کرده است.

انسان قبل از اینکه استدلال کند و قضا با را بهم ربط دهد دارای خواص حیوانی و نباتی و جنایی بوده یعنی مثلاً گرسنه میشود و با حرکات انعکاس و آزاد عقیده را

برای حفظ فرد و نسل جلب و مضر را دفع مینموده است ، و همین اعمال و تجربیات اساسی علم و اطلاع وی میباشد یعنی اول عمل کرده بعد علم پیدا کرده است بواسطه ملاحظات و تجارب متعدد که ناشی از احتیاجات مادی وی بوده اند بشر به ارتباط بعضی قضایای طبیعت مانند تناوب شبانه روز و فصول ، زیادی باران در بهار و زرد شدن درختان در خزان مردن و غیره متوجه شده است . در ضمن يك سلسله قضایای اتفاقی نیز مانند رعد و برق و نظایر آنها توجه بشر را جلب کرده است . قضایای شبیه به ناخوشی تواید مرک نیز از نظر زندگی مادی بشر مهم بوده توجه وی را جلب مینموده است . بطور خلاصه در درجه اول مادیات و احتیاجات زندگی و در درجه دوم بعضی اتفاقات بشر را مجبور به ملاحظه و کشف روابط بین قضایای طبیعت نموده بدین ترتیب علم تشکیل شده است . پس مادیات زندگی مولد اساسی علم است . اما يك سلسله قضایای دیگر نیز بنوبه خود در نوع تکامل علم تأثیر مینماید . زیاد شدن تعداد تجارب و ملاحظات فہراً بشر را مجبور بطبقه بندی آنها و ترکیب آنها و استنباط قوانین و اصول کلی مینماید . در همین حال این تکامل در مہد يك اجتماع صورت گرفته ، اجتماع خود دارای طرز تواید و طبقات معین و مشخص است ، آید در ترکیب اطلاعات تجربی و استنباط قوانین کلی ممکن است عوامل اجتماع بلا تأثیر باشند ؟ البته نه ! . یعنی این عقاید کلی از یک طرف محصول همان ملاحظات مادی روزانه و از طرف دیگر محصول حالت اقتصادی جامعه است . این عقاید کلی که بدین ترتیب تشکیل میشود . البته متوازی با عوامل مولد خود یعنی تجارب بشر و رژیم اقتصادی و اجتماعات تکامل دیالکتیکی پیدا میکند . عقاید کلی ابتدا بصورت **میتولوژی بعد مذهب** پس از آن فلسفه و بالاخره بحالت **اصول منطقی و دیالکتیک علم** در مآید چنانکه واضح است . میتولوژی ، مذهب ، فلسفه و علم نیز تمام شعب دیگر دستگاہ فوقانی اجتماع محصول مادیات محیط است .

در دوره صیادی و مہیگیری افکار بشر خیلی مادی است و هنوز مستقیماً با قضایای طبیعت مواجه است . و دوچار فلسفه باقی نگردیده است و قتیکه در سطح زمین امراء کوچک بر قبائل فرمانروانی میکنند بشر هم باریاب انواع و خدایان متعدد معتقد است چون در زندگی روزانه خود مرک افراد دیگر بشر و حیوانات را مبیند و علم وی باندازه نیست که بداند روح و حیات از خواص ماده است . لاجرم بوجود يك موجود مستقل و لطیف کہ روح باشد اعتقاد پیدا میکند « اعتقاد بقاء روح بزرگان و اجداد » خدایان و انتقال آن از يك جسد بجدد دیگر از همان دوره نیم وحشی شروع میشود » تثوی و عرفان امروز با تمام عبارات پردازشها از معتقدات دوره بشر نیم وحشی قدمی جلوتر نرفته است و قتیکه رژیم اقتصادی در سطح زمین عوض میشود . ملوک الطوائفی از میان رفته امیر اطوریها و سیاستهای جهانگیرانه پیدا میشود رئیس رب النوع

ها نیز مانند امپراطور زمین مقتدر ، جبار ، گاه مهربان و گاه خشمگین است . در این دوره ها و دوره فلسفه ایده آلیسم بشر فقط بكمك عقیده میخواهد قوانین کلی را قبول کند و حال آنکه در دوره علمی ، دانستن و آشفتن روابط علت و معلول ، مورد توجه بشر است .

پیدایش و خصوصیات میتولوژی و مذهب نیز مانند سایر شعب تجلیات کامل روحی منوط بوضع مادی جامعه است . یعنی تشکیلات مذهب در دوره «لوک الطوائفی با سرمایه داری اهم از کلیسا و معبد و غیره یاد درجات روحانی و یادربودجه و غیره باهم فرق داشته است هر قدر جامعه صنعتی معاوضه جلو تر میرود و حا کیمت شخص در زمین غیر محسوس تر و اثر عوامل مهم «مانند پول» سری تر میشود خصوصیات شخص رب النوع مقتدر در دوره فئودالیسم معوتر و حالتوی روحانی تر میگردد عالم نیز مانند بازار تجارت يك عامل مؤثر مخفی و غیر «رئی که نوع و علت تاثیر آن بر بشر مجهول است پیدا میکند مکتب مادی همه جا بانهایت دقت تاثیر اقتصاد جامعه را در خصوصیات عقاید مذهبی نشان میدهد يك موضوع بایستی بانهایت دقت در نظر گرفته شود . اغلب دیده میشود که در معنی دقیقی اصطلاح و کلمات را درهم میکنند . این امر درباره مذهب نیز صادق است . باید دقت کرد که مفهوم کلمه مذهب بانهایت دقت از مفهوم کلمات «فلسفه» و «علم» جدا شود . مذهب عبارت از يك دستگاہ عقیده است که بارت از نسل به نسل انتقال مییابد و با آنکه حقیقتاً دائماً در تغییر است . معتقدین و پیشوایان آن آنرا جامد و دائماً صحیح و لایتغیر میدانند این مجموعه عقاید يك سلسله عبادات مانند قربانی ، دعا و غیره برای پیروان خود وظیفه فرار میدهند ، اجرای این اعمال محتاج يك سلسله تشکیلات اجتماعی است که کارکنان آن يك صنف مخصوص یعنی صنف روحانی را تشکیل میدهند . پس دستگاہ عقاید شامل عبادات که توسط تشکیلات روحانی اجرا میشود مذهب است اگر کسی بخواهد این کلمه را بمعانی دیگر بکار برده مفهوم دیگری برای آن قائل شود و پس از اخذ نتیجه آنرا دوباره بمعنی اولی استعمال کند مغلطه کرده است . هر ض از این تذکر این است که از مغلطه احتمالی که متلاشوری اتم یا شعور و وجدان اجتماعی بشر را که حفظ بقاء است مذهب مینامند جلوگیری شود

دوره نظریات کلی که از تکامل مذهب تشکیل میشود دوره فلسفه است که نیز یکی از ا کامل تجلیات فکر بشر است . یعنی جزء دستگاہ فوقانی است پس از آنکه تعداد اطلاعات بشر زیاد شد احتیاج به طبقه بندی و تعمیم آنها پیدا میشود ، و فلسفه به عنوان علم علوم ظاهر میشود ، در عقاید مذهبی مطابق با خصوصیات تبدیلی احترام ، پرستی ، شخص پرستی و غیره چون فلسفه ارتباط مستقیم با عبادات ندارد فقط تجربه دقیق علمی میتواند ارتباط آنرا با مادیات نشان دهد ، اولاً فلسفه اطلاعات بشر را عمومیت میدهد

پس اطلاعات علوم جداگانه در نوع آن دخالت اساسی دارد. اما پایه هر يك از علوم منوط بدرجة تكنيك و تمدن بشر است از طرف ديگر تكامل تكنيك تحت تاثير اوضاع اجتماع و احتياج بوسايل توليد معين است و بالاخره آن فكري كه ميخواهد اطلاعات را عموميتر دهد خود جزء يك طبقه از طبقات جامعه و تحت تاثير عقايد اسلاف و طبقاتي است بنا بر اين نوع افكار فلسفي كاملاً محصول اوضاع مادي محيط و اجتماع است .

دوره ميتولوژي به دوره مذهب و اين يكي بدوره فلسفه تكامل پيدا ميكند. در دوره فلسفه «بمعني اخير» تمام علوم جزء فلسفه است ولي بعد چون ميدان هر يك وسيع ميشود از فلسفه جدا ميشود .

از آن بيعد دوره علمي شروع ميشود ما در دوره علمي زندگي ميكنيم اختصاص دوره علمي اينست كه فيلسوف بمعني فزون و سطحي و قديمه نميتواند وجود داشته باشد. زيرا دامنه علم بقدري وسيع است كه يك فرد نميتواند تمام علوم را بطور دقيق بداند ولي براي فهم و بحث دقيق نتايج كلي بايد اقل يك علم اختصاصي را بطوري دانست از طرف ديگر تخصص در يك فني بدون آشنائي به اصول كلي افراد بشر را به ماشين هاي پيشكور تبديل ميكند پس قهرآ فلسفه لفاظي از بين رفته و هر علم با اصول كلي و فلسفه آن تهصيل ميشود. در جديدترين جامعه ها فلسفه با علوم اجتماعي ، اقتصادي ، بسكولوژي ، بيولوژي شيمي ، فيزيك ، رياضي تهصيل ميشود. از اين معلوم ميشود كه مهمترين مناظر دستگاه فوقاني در جامعه امروزي بشر تشكيلات علمي يعني دارالعلم ها لابراتوارها ، كتابخانه ها و غيره ميباشد .

و طرز تحقيقات علمي و صنعتي درجه تمدن بشر امروز را نشان ميدهد . مهد علم قرن بيستم « كه فلسفه هم جزء آن است » ديگر گوشه اطلاق فيلسوف منجبي يا صومعه عارف نبوده بلكه فضاي كارخانه و لابراتوار و مزرعه است . از اين مشروحات واضح ميشود كه عقايد كلي بواسطه خاصيت روحاني بشري پيدا نشده از تجارب روزانه بوجود ميآيد. فرض از عقايد كلي يك دستگاه كلي از افكار ، احساسات ، قوانين ، رفتار و عمليات است . هر دستگاه عقايد كلي كه در يك جامعه شيوع يافت روحيات جامعه ناميده ميشود . و اگر تدوين شده حالت منظم بخود بگيرد در اصطلاح علمي «اينده نولوژي» اطلاق ميگردد. در جامعه طبقاتي ممكن نيست كه تمام طبقات داراي روحيات واينده نولوژي مساوي باشند فقط فاشيسم كوتاه نظر ميتواند اشتباهاً تصور كند كه يك جامعه با وجود تمام اختلافات طبقاتي ممكن است يك ملت واحد با روحيات واينده نولوژي يك نواخت تشكيل دهد روحيات واينده نولوژي هر طبقه محصول وضعيت اجتماعي و مادي و سياسي و اقتصادي آن طبقه است . بديهي است كه در صور بفرنج دستگاه فوقاني ميتوان خطوط مشخص فنومن ها را معلوم كرد .

حال بنوع دیگر از فنون های دستگاه فوقانی که هنر «صنایع ظریف» باشد متوجه میشویم «در این باب مقاله هنر و ماتریالیسم که بعداً جزء سلسله انتشارات منتشر خواهد شد توضیحات بیشتری میدهد» هنر عبارت از يك قطعه مرکب مادی است «اهم از اینکه اجزاء مرکب خطوط الوان، اصوات، اجسام یا غیره باشد» که وسیله سرایت و انتقال احساسات است. پس يك قطعه هنر اجزاء مادی دارد که با هم به ترتیب زمانی و مکانی معلوم ترکیب شده در شخص معین احساس مخصوصی را ایجاد می نماید ایده آلیستها در اینجا بحساب خودشان يك اسلحه تیز بر علیه مکتب مادی پیدا کرده اند میگویند لذت از زیبایی تصویر صورت جویز را در آب صاف يك دریاچه که از پشت درختان دیده میشود و بادانه های بلوری برف قلّه دماوند که در مقابل آفتاب درخشنده هنگام شب چشم سیاح جهانگرد را متوجه عظمت و زیبایی این قلّه مهیب میسازد، شور و هیجانی که از شنیدن فلان شعر یا قطعه موسیقی توایند میشود چه جنبه مادی دارد؟ برای يك فکر دقیقی منطق تحقیق ارتباط مادی قطعات هنر هیچ اشکالی ندارد. یکی از شعب هنر مثلا موسیقی را که خیلی دور از مادیات بنظر میآید توجه میکنیم يك سنفونی از «بتوفن» يك شاهکار هنر موسیقی است که در گوش تمرین کرده و متمدن تاثیر بسیار قوی میکند. حال ببینیم این قطعه هنر بطور محمول مادی محیط است.

اولاً ساختمان بیانوارك و يك سلسله دیگر از اسبابها بدرجه تكلیك جامعه بستگی دارد تا باینجا که دست اشخاصی آنها را مینوازند که تشکیلات جامعه به آنها اجازه و امکان داده است که فقط متخصص این کار باشند. فقط وقتی که جامعه تا حد معین تکامل پیدا کرده باشد پیدا شدن یک دسته موسیقی دان و حرفت موسیقی ممکن است، ثالثاً یک قطعه دارای موسیقی آهنگ و اسلوب مخصوص است یعنی اصوات آن دارای نظم و ترتیب معلومی است. اختلاف اصوات از لحاظ ارتفاع «زیر و بمی» شدت و طنین و ترتیب یعنی توالی اصوات مختلف با فاصله های زمانی معین در ردیف منظم (آن را ایجاد کرده است) پس آن بیچارگانی که خیال میکنند لذت، خوش آمدن، درجه زیبایی قابل اندازه گرفتن نیست اگر قدری منطق داشته باشند میفهمند که تمام اختلافات و تاثیرات در همان اندازه گیری است. عدد ارتفاعات صوت در فلان محل مخصوص از آهنگ موسیقی اگر قدری تغییر کند یکلی زیبایی زائل میشود. راجعاً هر قطعه موسیقی یا نقاشی يك احساسات معین مذهبی جنگی و غیره را میتواند تولید کند «مانند بحر جزئی از بحور اشعار عربی» همین محتوی خود ارزش مادی اجتماعی دارد، شجاعت، جنگ، مذهب، و غیره تمام تحت تاثیر مادیات تولید شده حالت خاص پیدا کرده اند.

چنانکه گفتیم هنر قطعه ایست که وسیله سرایت دادن احساسات میباشد. خود قطعه هنر و آن فکری که این قطعه در آن اثر مینماید. اگر همه

با هم ارتباط و توالق مخصوص پیدا کردند احساس مزبور ایجاد میشود ، احساس شخص احساس کننده تابع صرف قوانین مادی محیط میباشند ، ترکیب الوان خواه بواسطه مفید بودن یا غرابت با تولید احساسات شبیه با احساسات آزادی ، موفقیت و غیره تأثیر هنری خود را انجام میدهند عامل مهم در تأثیرات موسیقی اثر آن از نظر تناسلی است که به فیزیولوژی آن باید بهتر تدقیق شود .

از آنچه گفته شد معلوم میشود علت زیبایی را در ارزش قطعه هنر از نقطه نظر مفید بودن برای حفظ بقا فردوس ، در حالت شعور و فکر متأثر شونده باید جستجو کرد . چون تکنیک ، وسائل تولید ، ساختمان جامعه افکار و عقاید افراد جامعه بر حسب مکان و دائماً بر حسب زمان متغیر است ، پس زیبایی مفهوم نسبی پیدا کرده آن نیز مانند خود جامعه در تکامل میباشد درجه تمدن جامعه ما نیز وقتی جلوتر رفت بخودی خود در عده زیادی از آثار گذشته معروض شدن اثر زیبایی « مخصوصاً آنچه مربوط بجامعه است » مشاهده خواهد گردید این آثار از آن بعد فقط ارزش تاریخی خواهند داشت ، امروز ارزش مطالب مجله دنیا که امروز مورد مخالفت طبقاتی جمعی است واضح خواهد شد .

تأثیر محیط مادی در عقاید - نظر اجمالی باوضاع مادی یونان از ۲۰۰۰ تا ۷۵۰ سال قبل از میلاد - ظهور اولین آثار تصوف و دوره افسانه‌ها - ظهور فلاسفه طبیعی یونان - تغییرات مادی و اجتماعی در یونان از ۷۵۰ تا حدود ۳۰۰ سال قبل از میلاد - ظهور دوره سقراط ، افلاطون ، ارسطو و رواقیون - اوضاع مادی در هند قدیم - اثر آن در تصوف و ماتریالیسم هند - تصوف عیسویت - تصوف اسلامی - اوضاع مادی مؤثر فزون وسطی در تصوف اسلامی - اوضاع اقتصادی فزون جدید و اثر آن در تصوف معاصر - عقیده فلفط بر گزین راجع بتکامل تصوف .

فقط با منضمبتوان فکر کرد منضم ماده و فکر یکی از خواص این ماده است . تجربه بنا نشان میدهد که اگر محیط مادی (نور ، درجه حرارت ، رطوبت و غیره) تغییر کند در ساختمان و طرز عمل اعضاء موجود زنده

تأثیر محیط مادی در عقاید

نیز تغییرات نظیر ظهور میرسد . منضم نیز کاملاً تابع این قانون است . اما اجتماع نیز خود از عوامل مؤثر خارجی است ، زیرا اجتماع وسیعترین دستگاہی است که جمیع ارتباطات افراد انسان را در بر دارد . اساس این ارتباطات بر کار است و بواسطه این ارتباطات افراد بشر در یکدیگر تأثیر متقابل دارند . اگر دو برادر دوقلو را که ساختمان منزشان تقریباً یکی است در دو جامعه متفاوت که طرز تولید مواد (زراعت و صنعت) آداب و رسوم ، مذهب و غیره در آنها با هم فرق دارد تربیت کنیم ، طرز تفکر دو برادر با یکدیگر اختلاف خواهد داشت « يك شخص در خرابه و در قصر دو نوع مختلف فکر میکند » درجه تمدن یعنی وسائل لازم بجهت تولید و تقسیم مواد ضروری بشر و اطلاعات او از طبیعت خارج دائماً در تغییر بوده و میباشد .

در نتیجه عقاید کلی وی نیز همواره تغییر کرده و میکند . پس ففکر هر موجود زنده نماینده جمیع عوامل مادی است که در وی و اسلاف وی یعنی اساساً در تشکیل او مؤثر بوده است . عقیده ماتریالیسم دیالک تیک آخرین قله نمو عقاید بشر تا امروز است .

واضح است این عقیده در عرض یکروز یا یکسال ناگهان پیدا نشده بلکه نتیجه يك سلسله تکامل دائمی و متوالی میباشد . تصوف از عقایدی است که در ضمن

این تکامل پیدا شده در ادوار تاریخی مابین ملل مختلفه صور متنوعی بخود گرفته است و امروز بتدریج از میان میرود. چنانچه خواهیم دید در مواردی که شرائط زمانی و مکانی تحفیر استدلال و منطق را ایجاب مینموده و بشر و جامعه در خود ضعف و عجز احساس میکردند است این عقیده شیوع کامل پیدا میکند. چون تصوف در مشرق زمین اهمیت مخصوص داشته است مابینخواهیم در این مقاله باختصاص بملل مادی تولید و تغییرات آن عقیده توجه کنیم. غرض از انتشار این مقاله متوجه کردن توده باحتراز از مرض درویشی، قناعت، عزت، اقبون و جنون ادعای خدائی و تشویق مردم بزندگانی مادی و نزاع برای حفظ حیات است، زیرا عرفای شرق برای کشف حقیقت مضمون «بنگی زدیم و سرانالحق شد آشکار» را شعار خود قرار داده اند. ضمناً متذکر میشویم که ما از ابتدا برای عرفان و تصوف تعریف معینی بیان نمیکنیم زیرا در هر یک از دوره های تاریخی عرفان تعریف مخصوصی پیدا میکند مثلاً عرفان افلاطون در «مثل»، فلوطن در مشاهده عرفان، هندی در نفس کشی، عرفان اسلام در ذوق عرفانی و عرفان بر گزین در دین خدائی است.

خواننده ما اگر هنوز ماتریالیست نباشد تعجب خواهد کرد چرا ما بجای اشعار سوفیان و عرفا ابتدا طرز فلاح و تجارت و مادیات یونان را شرح میدهیم. ولی مجله «دنیا» خواننده را با سلوب تفکر و استدلال خود آشنا خواهد کرد. از روی اوضاع اقتصادی افکار جامعه کاملاً

مادیات یونان تا سال ۷۵۰ قبل از میلاد

واضح میشود.

در یونان شرائط اولیه ظهور تمدن یعنی حاصلخیزی زمین و وسائل اولیه مقدماتی بر طبیعت فراهم بوده است و ابداً سرزمین اسرار نیست. چون محیط مادی مساعدی داشته ظهور تمدن در آنجا امکان پیدا کرده است. قبل از تمدن معروف به تمدن یونانی در آسیای صغیر تمدن «تروا» و «هیتیت» وجود داشت. یونانیها که از نژاد سفید بودند از طرف شمال شبه جزیره یونان آمده بتدریج وسائل علمی زراعت و استخراج آهن را از شهرهای آسیای صغیر آموختند. فینیقیها در حدود مالهای ۱۰۰۰ قبل از میلاد الفبا را که برای تسهیل تجارت خود بکار میبردند در ضمن مسافرت های تجارتنی یونان آوردند. بواسطه مساعد بودن محیط، بتدریج دهات یونانی بزرگتر شده شهرها تشکیل گردید.

چون دستجات مختلف بیکدیگر حمله مینمودند برای دفاع در شهرها علاوه بر دهاقین و روحانیون (که مأمور اجرای مراسم مذهبی بودند) یک طبقه مخصوص

جنگی تشکیل شد که اشراف بودند و شاه « تیران » در رأس این طبقه قرار گرفته بود در ایندوره هاقین آزاد بودند و تجارت جزئی وجود داشت .

شهرهای یونان از یکطرف از هم مجری از طرف دیگر با هم متحد بودند . این وضع نیز نتیجه تأثیر محیط بود . قطعه قطعه بودن یونان بواسطه کوهها از یکطرف و یکی بودن منافع مشترك آنها در مقابل ملل خارجی از طرف دیگر ، این وضعیت را ایجاب میکرد . ترقی فلاحت باعث شد که یکدسته توانستند مازاد محصول خود را بفروشند بدین ترتیب تجارت شروع شد . صنعت تهیه لباس از پشم ، کوزه گری ، ساختن ظروف ، آلات زینت ، اسلحه و اجناس دیگر ترقی نموده سرمایه دار یونانی را مجبور کرد که برای اجناس خود بازار فروش تهیه کند . در تحت تأثیر این عوامل صنعت کشتی سازی نیز ترقی کامل کرد . یونانیها در صدد تهیه مستعمرات در سواحل بحر سیاه ، مصر و ایتالیا افتادند ، اسرائیلی که در جنگها نصیب شهرهای یونانی میشد موضوع مهمی در تمدن یونان قدیم شد . کارهای بدنی مزارع و یارو زدن کشتیهای تجارتی بعهده این غلامان بود . در حدود ۷۰۰ سال قبل از میلاد سکه زدن در یونان معمول شد و پول مالالتجاره مخصوصی را تشکیل داد که دارنده آن میتواند بکمک ربح پول خود (در آن موقع ۱۸ در صد) از محصولات مادی جامه بدون کار کردن استفاده نماید . بواسطه کار این غلامان یکدسته متوسط شهری نیز در جامه پیدا شد .

چون در دوره مزبور هنوز یونانیها زیاد مقهور طبیعت

اولین آثار تصوف

بودند و روابط علت و معلولی قضایا را نمیشناختند ناچار

و دوره افسانهها

برای هر قضیه عاملی که مانند خود انسان ذیروح باید

باشد قائل میشدند خدایان و هات و شهرهای یونانی و طبقه

روحانیون و ربالنوع پرستی و دوره افسانهها تحت تأثیر این عامل بظهور رسید .

برای مشغول کردن اشراف و تیرانها و ادای مراسم مذهبی آواز خوانی و شعر و رواج

پیدا کرد .

توده ای که برای تیرانها کار میکردند فهوراً در جستجوی يك وسیله تسلی خاطر

بودند . بدین ترتیب اصول عقائد تصوف از قبیل بقاء جاودانی روح و تعقیر لذات

جسمانی و سایر تصورات که برای يك شخص مغلوب و عاجز و ضعیف و محروم از لذات

ضرورت دارد پیدا شد . این عقائد در حقیقت یکنوع مخالفت با زندگانی تجملی متولین

بود همه بایستی تا ممکن است ساده زندگانی کنند . تجمل نباید وجود داشته باشد .

بدیهی است این عقاید در نتیجه تأثیر مستقیم اوضاع مادی سابق الذکر پیدا شده بود .

اولین آثار تصوف در «دیونیسیم» و بعدتر «اورفیسم» دیده میشود «دیونیزوس» ابتدا خدای شراب نبود ولی بعد شد زیرا بحقیقه صوفیان یونانی مستی که او در روح ایجاد میکرد بی شباهت بمستی شراب نبود. این عقاید توده وسیع یونان را بخود مشغول کرده بود.

ظهور فلاسفه

طبیعی یونان

چون کار بدنی در یونان قدیم بعهده فلامان بوده دسته متوسط و طبقه متمول وقت و حوصله داشتند که راجع به قضایای طبیعت و روابط علت و معلول بین آنها و قوانین تفکر و غیره تحقیقات کنند. این متفکرین یونان بواسطه بسط تجارت بادنیای وسیعتری آشنا شده نظریات جامعتر و دقیقتری پیدا کرده بودند. بهمین جهت در تاریخ یونان بعد از دوره افسانهها و تصوف مقدماتی دوره فلاسفه طبیعی دیده میشود. این علماء فنونی را که احتیاجات مادی تجارتی و صنعتی یونان ایجاب میکرد تحقیق مینمودند و بهمین دلیل هم متفکرین مزبور پیدا شدند. این فلاسفه بر علیه روحانیون وخدایان دوره افسانهها بودند. این مخالفت نیز باقیام «بودیسم» بر علیه «برهمنها» در هند و با ظهور «لائوتسه» و «کنفوتسه» در چین نظیر میباشد. تمام این قیامها با تشکیل يك طبقه ازدهاقین آزاد و يك حکومت مرکزی مطابق میباشد. قدیمترین متفکر طبیعی که ما میشناسیم «طالس» ملطی بوده. «ملط» و «افسوس» در آن زمان از حیث تمدن از سایر شهرهای یونانی آسیای صغیر و شهرهای خود شبه جزیره یونان جلوتر بودند. یعنی امکان مسافرت و دیدن دنیای تمدن قدیم وهم چنین متمول شدن و وقت داشتن بجهت تحقیقات علمی برای اهالی این شهرها فراهم تر بود بهمین جهت اولین متفکرین نیز از این ناحیه پیدا شدند. چون تجار این شهر در سفرهای تجارتی خود در مدیترانه و بحر سیاه مسافرت نموده آداب و رسوم ملل مختلف را میدیدند بادتملی خود بنظر انتقاد مینگریستند.

فلسفه طبیعی که در تحت تأثیر این عوامل مادی ظهور رسید میخواست بجای فانتزیها و افسانههای اجنه و ارواح روحانیون، استدلال و کشف روابط علت و معلول را اسلوب تحقیق قرار دهد.

این قیام بر علیه خدایان و روحانیون باقیام مادی طبقه متوسط که میخواستند حق رای در جامعه داشته باشند مطابقت میکرد. البته باین وضعیت بایستی ابتدا قسمتی از علم که مستقیماً بحال مادی طبقه متفکر مفید بود مورد تحقیق قرار گیرد بحقیقه مادیون علم مطلق نیست، بلکه بشر قسمتی از قوانین طبیعت را که برای وی نفع مادی دارد تحقیق میکند. چنانکه يك متفکر مادی میگوید: «ما احصائیه برای مگس های روی شیشه پنجره

تهیه نمیکنیم ولی بانهایت دقت گاو و گوسفند های يك مرتع را سرشماری مینمائیم» ما خواص باسیلهای مفید و مضر (بحال ما) را با کمال دقت پیدا میکنیم و حال آنکه بوجود هزاران نوع باسیل دیگر اهمیت نمیدهیم. در یونان قدیمهم ابتدا جغرافیا و هیئت که برای کشتی رانی و تجارت لازم بود رونق پیدا کرد.

علمای این فنون اغلب از همان طبقه متمولین و تجار بوده اند که این علوم مستقیماً بنفع آنها تمام میشد. طالس اولین کسوف را پیش بینی کرد، او اساس هر چیز را از آب میدانست. چون طالس فکر مادی و منطقی داشت موفق شد بوحدهت اساس تمام موجودات پی برد و این فکر امروز هم اساس علوم طبیعی دقیق (فیزیک، شیمی و فیزیکو شیمی) را تشکیل میدهد. بدیهی است بشربودن محل اقامت طالس و مجاورت دائمی وی با آب و ملاحظات او راجع بعبوانات آبی در فکر طالس که آب را اساس طبیعت میدانست مؤثر بوده است. این عالم در ضمن مسافرت های خود بمصر اصول هیئت و ریاضی را از کهنه مصر آموخت کهته برای تمییز مواقع جزر و مد نیل که از نقطه نظر زراعت مصر اهمیت مادی مخصوص داشت مجبور بمطالعات جوی و همچنین بجهت ساختن معابد و اهرام مجبور به تطبیق اصول ریاضی و مساحی بودند. این معلومات بتدریج بیونان رسید. بعد از طالس «آناکسیماندر» ، «هراکلیدس» و مکتب «آتمپستها» مخصوصاً «دموکریت» (ذیمقراط) و «امپدوکلس» ییثران فلسفه طبیعی و تفسیر مادی دنیا بودند. آناکسیماندر اساس عالم را از ماده بی صورت میدانست. هراکلیت اساس «دیالکتیک» (۱) و قاننون تکامل را بیان کرد.

اتمپستها دنیا را مرکب از غلاف و اجزاء کوچک موجود در آن میدانستند و عقیده داشتند که تغییرات و حرکات این اتمها قضایای طبیعت را تشکیل میدهند. این نظریه علمی تا امروز به قوت خود باقی است و یکی از ارکان علوم امروزی است.

طبیعت و اجتماع دائماً در تغییر است. یونان نیز همواره بیک حال

نبود. طرز تولید مواد و وضع زندگی مادی و متوازی با آن طرز

تفکر اجتماع تغییر میکرد. بتدریج باز عطا شد ایده آلیسم

فوت گرفت و در زمان افلاطون و ارسطو به اوج ترقی خود

رسید. حال که خواننده ما بتدریج با فکر مادی آشنا گردیده

کنجکاو خواهد شد که چه تغییرات مادی باعث گردید که در

یونان دوباره مکتب علمی فلاسفه طبیعی بتصوف افلاطون و رواقیون مبدل گردید.

اشاره کردیم که در یونان قدیم تولید محصول بمهده فلامان بود. این طرز تولید

(۱) مفهوم دیالکتیک در شماره سوم سلسله انتشارات مطالبه نماید.

بتدریج دستهای بزرگ ترقی خود رسید. در ضمن مابین توفه متوسط و طبقه ملاک نیز اختلافات بین آمده علاوه بر اختلاف آزاد و بنده مخالفت بین آزاد فقیر و آزاد فنی پیدا شد. اصلاحات «سولون» که خود جز طبقه اعیان بود برای تعدید مالیات و مقدمات تولد جهت بر طرف کردن این قبیل اختلافات بود. تمدن یونان که اساس آن بر روی کار فلاسفه بود اما ترقی میکرد جنگهای با ایران که ۴۶۰ قبل از میلاد شروع میشود و موفقیت یونانیها در این جنگها عظمت تمدن یونانی را در آن زمان نشان میدهد. دوره (تبیستکل) و دوره مشعشع «پریکلس» اوج ترقی این تمدن است. ایجاد مدارس مشیوع پهلوانی، تاتر، درام پیدا شدن طباطبائی و مانتیمریوت نشان ترقیات این دوره میباشد.

بعد بتدریج تمدن یونانی در تحت تاثیر عواملی که خود ایجاد کرده بود رو بتزلزل گذاشت.

اقتصاد با فلاسفه پس از آنکه با اوج ترقی خود رسید برای بنی مواجه شد که جز اضلال چاره دیگر نداشت. اگر چه اختلاف دموکراسی و اریستوکراسی در یونان وجود داشت ولی این اختلاف مهم نبود بلکه اساس اختلافات بین آزاد و بنده بود. آزاد فقیر و فنی مرد و بار دوش فلاسفه بودند. حقوق اجنماعی فلاسفه از یک حیوان که فقط قدرت نطق داشت بیشتر نبود. اما عملی که باعث اضلال این وضعیت شد عبارت بود از:

۱. یونانیها برای حفظ اجتماع خود مجبور بودند باز هم اسرار از خارج جلب کنند. این قضیه در قرون جدید در آمریکا نیز که با کار بومیان اسیر اداره میشد ثابت گردید. برای جلب فلاسفه یونانیها مجبور بچنگ بودند. هر شهر نشین میبایستی همیشه خود، اسب، مهر و خانواده خود را در ضمن چنگ اداره کند بدین ترتیب شهری فقیر و حکومت ضعیف میشد ولی خود داری از چنگ معال بود زیرا این کوتاهی و مغلوبیت منجر باسارت خود شهری و خانواده او در دست اجانب میگردد.
۲. در این دوره کار کردن عیب بود. کار فقط وظیفه اسیر است. آزاد نباید کار کند، البته چنین جامعه نمیتوانست حیات خود را ادامه دهد. یکدمت فقیر آزاد از حکومت وظیفه میگرفتند و بیکار بودند. حکومت خود دارای اسرای دولتی بود که زندگانی این وظیفه خواران بیکار را اداره میکرد. مالیاتی که از شهرهای مغلوب (بضرد اسرای شهر مغلوب) گرفت میشد نیز صرف بیکاران میگردد.

همین عیب بودن کار باعث شده بود علمای یونانی نیز ابدأ علوم تجربی توجه نکنند و آنچه که میگفتند تئوری و حرف و کاری از اسلوب تحقیق علمی بود. واضح است چنین علم هم نمیتواند ترقی کرده احتیاجات جامعه را بر طرف کند.

۳. چون اختلاف بین فقرا و متمولین آزاد شدیدتر میشد زنجیر اتحاد

فکری آنها بتدریج مستتر گردید .

۴ - چون اسرا باجبر کار میکردند ممکن نبود اسباب های دقیق علمی بدست آنها داده شود و این خود مانع زرفی صنعت و تکنیک بود . تمام این عوامل باعث گردید آتن در حدود سالهای ۴۰۰ قبل از میلاد از اعتبار افتاد و اسپارت درجه اول را حائز گردیده آن نیز بنوبه خود مقدرات آتن را طی کرد .

ظهور تصوف بیکاری که در نتیجه اوضاع اجتماعی سابق الذکر برای

وایده آلیسم افلاطون یکدسته پیدا شده بود آنها را متوجه به سفسطه ، جدل ، و **ارسطو و رواقیون** علوم فصاحت و بلاغت و صنایع ظریفه نمود . از طرف دیگر عجز و بیچارگی در مقابل تنزل اجتماع یکنوع شک و تردید راجع بصحت مذاهب و صداقت خدایان یونانی تولید کرد . این ضعف باز در جامعه عقاید تصوف را رونق داد .

تصوف فیثاغورث بدنبال همان تصوف «دیونیسیم» و «اورفیسیم» ظاهر شده بقائد سقراط و افلاطون منتهی گردید ، برای متفکرین این دوره یونان برخلاف زمان فلاسفه طبیعی ، دیگر قضایای طبیعت مهم نبود بلکه موضوعات اجتماعی از قبیل خوبی ، بدی ، انسان ، جامعه ، وظیفه ، اخلاق و غیره درجه اول اهمیت را حائز شدند . اخلاق اساس موعظه های سقراط بود نقص اداره جامعه را سقراط در تربیت خلط امرا میدانست و بزرگترین راه حل اجتماعی که بنظروى رسید این بود که نصیحت میکند امرارا صحیح تربیت کنند ولی غافل بود که جامعه ای که بدان ترتیب اداره میشد معکوم باضعلال بود و تربیت صحیح امرا نیز آنها نمیتوانست خلاص کند . سقراط مخالف لذات جسمانی بود و میگفت نه خوشی بلکه خوبی هدف انسان است ، بعقیده سقراط چون خوبی دانستی است پس آموختنی نیز میباشد . در نصایح سقراط تشویق مردم بزندگی دهقانی نیز دیده میشود و این خود عکس العمل همان کثرت بیکاری زمان اوست .

سقراط يك روز قبل از آنکه جاهزهر را بنوشد در مجلس راجع به بقاعدائمی روح و عطف میگردد و میگفت فیلسوف نباید از مرك بترسد چه بوسیله مرك بزرگترین آرزوهای وی که جدا شدن روح از جسم است صورت عملی بخود میگردد . البته واضح است اداره جامعه بوسیله فلامان ، نوالی جنگها ، فقری که از آن نتیجه میشود با بیکاری ، عجز در مقابل تنزل و اضمعلال فاحش جامعه باید هم مولد این قبیل افکار باشد که سقراط بخود و مستمعین خود با وعده عسرجاودانی تسلی دهد . سقراط در سال ۳۹۹ قبل از میلاد مرد و کرسی خطابه در آتن با افلاطون رسید . افلاطون خود

اریستکرات بود و از طرف مادر نسبت وی بسوان میرمید . وضعیت مادی وی بدو مجال مسافرت بمصر و «سیرا کوز» و استفاده از علوم خارج را داد. آکادمی آتن را سال ۳۸۸ تأسیس کرد که در آنجا علوم طبیعی و سیاسی تدریس میشد . حیات افلاطون و ارسطو مصادف با تنزل تمدن آتن است . بنابر این اساس تعلیمات آنها «ایده آلیسم است» و مکتب آنها تأثیری بزرگ در تمام قرون وسطی و جدید داشته .

افلاطون میگفت حقیقت در مدار کات مانیت . بلکه «مثل» (ایدهها) جاودانی میباشد که ما فوق تمام آنها ایده «خیر» است . مدار کات موقتی نتیجه «صور» مثل اصلی و روحانی میباشد . بدین ترتیب افلاطون منکر ماده و دنیای مادی را معتدل کرده . مثل نه فقط اساس بلکه عامل و مقیاس تغییرات نیز میباشد .

افلاطون در کتاب موسوم به «جمهوری» راجع به فلامان عقیده دارد که این دسته مجبور بکار هستند و جامعه بایستی توسط فلامان اداره شود . البته این نظریه اجتماعی با آن نظریه فلسفی توافق دارد .

ارسطو قدری جلوتر رفته عقل را اساس تمام تغییرات میداند . عقیده ارسطو نسبت بفلامان جنبه ارتجاعی ولی از نقطه نظر تکمیل منطقی و قوانین تفکر جنبه ترقی داشت . وجود تمام این عقاید روحانی بواسطه این بود که متفکرین مزبور برای نجات جامعه خود چاره‌ای در مقابل نمیدیدند

تصوف افلاطون در مکتب اسکندریه و رواقیون کاملتر میشود .

نطفه تصوف که بطور غیر واضح در دیونیسیم و اورفیسیم و مکتب فیثاغورث و افلاطون وجود داشت در اینجا کاملاً آشکار میشود . بعقیده «پلو-تینوس» (فلو طبقین) برای رسیدن بحقیقت روح باید حالت «جذبه» یا مشاهده (extase) مخصوص پیدا کند تا وجود خود را احساس نموده خود را در مقابل خدا و منور بنور خدائی ببیند .

بعقیده وی این حالت «مشاهده» یا از خود بیخود شدن متها حد پیشرفت بشر است و جلوتر رفتن تنزل خواهد بود و یکسر موی پرتر پریدن با صفت خواهد شد که فروغ تجلی پرو بال صوفی را بسوزاند .

مقام این حالت جذبه در تصوف شرق در قرون وسطی و در تصوف قرون معاصر با اهمیت خود باقی است و چنانکه خواهیم دید بر گزیدن در کتاب *Les deux sources de la moral et de la religion* طرفدار یک دم روحانی است که آنرا *elan* مینامند و تصوف یلوتین را امر احیاء اولیه تصوف مینماید . علت این که صوفی چرس ، افیون ، دوغ و وحدت و مواد مخدره را جایز بلکه ضروری میداند برای تولید یا حکمک جهت تولید آن حالت جذبه است . این تصوف دوره

اخیر تمدن یونان قدیم جدا جدا جزء عیسویت شده بدین ترتیب مدتی در روم ادامه پیدا کرد. (۱)

جامعه هندی در قرون قدیمه ابتدا از دهاقین آزاد تشکیل شده بود که فقط برای مصارف خوددولی نه بجهت فروش محصول تولید می نمودند. این توده نیز قوانین طبیعت

اوضاع مادی هند در قرون قدیمه

را نمی شناخت و بقوای سحر و جادو و خدایان متعدد معتقد بود
اختلاف بین افراد چندان زیاد نبود ولی « برهن » ها که متصدی امور مذهبی مانند قربانی و غیره بودند اقتدار داشتند.

یکدست از نژاد سفید « آریه » ها از شمال بهند هجوم آورده بومیان هندی را غلام و بنده خود کردند. این غلامان « سودرا » نامیده می شدند و کارهای بدنی را انجام میدادند.

یکدست از نجبا و اعیان و تجار در جامعه پیدا شد که رقیب قدرت برهن ها گردیدند. شیبه بانچه که در یونان بیان شد بتدریج در هند نیز طبقات مختلفه پول معامله و تجارت با اشیاء تجلی و فروش غلامان پیدا شد. يك شخص مهم جامعه هندی در تشکیل شدن « حرقت ارنی » است یعنی هر فرد حرقت پدران و اجداد خود را تعقیب میکرد.

عضو هر صنف فقط میتواند با عضو صنف خود وصلت کند. هر صنف آداب مذهبی و رسوم مخصوص راجع بلباس و خوراک و غیره داشت. قوانین صنفی زندگی افراد صنف را اداره میکرد.

تشکیل زندگی صنفی در مصر قدیم نیز دیده شده است. در هند بصنف « وارنا » (رنك) گفته میشد.

صلت اساسی تولید چنین اجتماع این بود که بقیه پوستان آریائی مسی خواستند با سیاهان بومی و غلامان مخلوط نشوند. این تجزیه صنفی بتدریج پیشرفت کرد و چهار صنف مهم که بترتیب قدرت برهن ها، جنگیها، تجار و دهاقین آزاد و بالاخره سودراها باشند تشکیل گردیدند.

اساس تفکر هندی بر روی همین اصول تقسیم مادی کار اجتماعی است.

از روی نوع اداره اجتماع عقائد هندی را بخوبی میتوان فهمید. تمام مقدرات زندگی بانی يك هندی منوط باینست
و مآثر یا لیسیم در هند بود که در کدام صنف متولد میشود پس مهمترین موضوع اجتماعی برای او این است که دلیل تولد در يك صنف یا صنف

عقائد عمومی تصوف

و مآثر یا لیسیم در هند

(۱) بیناسبت نسبت متذکر هویم چون عرب بلوتین (فلوطن) با اسم اللاطون فیه است علمای اسلامی قرون وسطی این دو نفر را باهم اختصاء کرده خود را دچار اشکال نموده اند و بعضی از اصحاب منبر امروز نیز که خیال می کنند فلسفه پیدائند هنوز در این اختصاء باقی هستند.

دیگر را پیدا کند. هر هندی مایل به پیدا کردن این معما بود. زیرا فقه‌پدین وسیله می‌توانست مقدرات خود را تعیین کند و یا تغییر دهد. کشف این معما دو فرض لازم داشت:

۱- ارتباط وضعیت صنفی کنونی فرد با وضعیت صنفی گذشت و وضعیت صنفی آینده‌ی وی. بطور طبیعی از این وضعیت عقیده رحلت روح از يك بن بن دیگر و تسلسل مسدود روح با اصطلاح هندی «سانزارا» ظهور رسید.

یکی از دلایل صحت این معما اینست در مصر قدیم نیز که تقسیم اصنافی توده مردم وجود داشت عقاید تکرار تولد يك فرد در حلت روح با جادو مختلف پدید می‌شود.

۲- «کورما» که نتیجه «سانزارا» است یعنی تولد شخص در يك صنف معین منوط با اعمال وی است. هر هندی عقیده داشت اگر من در صنف کنونی خود خوب رفتار کنم در آتیه ممکن است در صنف بالاتر والا در صنف پست تر حتی بشکل حیوان یا نبات متولد شوم. مخصوصاً اگر خیلی خوب رفتار کنم ممکن است بشکل خدایا یا پهلوان دوباره ظاهر شوم. خلاصه چون برای يك هندی عملاً تغییر شغل و صنف و مقدرات اجتماعی دیگر ممکن نبود قهراً بوسیله تصورات، خیالات و فانتزی‌ها بدین عمل اقدام میکرد. بسجرد اینکه اختلاف طبقات و تشکیل اصناف در هند شروع میشود این دو عقیده اساس مذهب هندی‌ها میگردد.

مذهب «بودیسم» قیام بر علیه زندگی اصنافی و بر علیه قدرت برهن هاست ولی این قیام هنوز صورت مذهبی داشت «بودا» از صنف دوم و از اشراف ساده بود و برخلاف آنچه که ادعا میشود پسر پادشاهی نبود. مهم اینست بودا جزء طبقه ای بود که منافع مادی آن با برهن‌ها مخالفت داشت. قدرت و وسائل راحتی مادی برهن‌ها بواسطه حق قربانی کردن تأمین میشد. البته برهن‌ها مردم را به قربانی تشویق میکردند و وعده میدادند هر کس زیاد قربانی میکرد جزء اصناف بالاتر متولد خواهد شد. چنانکه میدانیم امروز هم کثیش کاتوایک و همقطارانیش در مذاهب دیگر از این وعده‌ها زیاد میدهند. اساس قیام بودا نیز بر علیه همین عقیده بود. میگفت قربانی علت خلاص از صنف پست تر نیست بلکه دانستن آداب مذهبی و خفه کردن میل به لذات جسمانی باعث این خوشبختی خواهد شد.

بودا البته نمیتوانست عملاً اوضاع اصنافی را تغییر دهد زیرا چنانکه میدانیم این تغییر بایستی در نتیجه يك سلسله تغییرات مادی صورت گیرد. اما اجتماع اصنافی بر علیه منافع بودا بود بنابراین آن‌را در فکر و عقیده و فانتزی معدوم کرده مردم را بظرف و گدائی مذهبی تشویق کرد. البته این عکس‌العمل اوضاع موجود بیشتر در اصناف

بست‌تر رونق گرفت. بودیسم در تحت تأثیر عوامل محیط و زمان مانند مذاهب دیگر تغییر کرد ولی این مذهب نیز میتواندست مانند عیسویت عمومی گردد. زیرا ما فوق آداب و رسوم اجتماعی معلی يك ناحیه كوچك بود و بادستورات کلی مردم را به چشم پوشی از دنیا و مادیات دعوت میکرد.

البته این عقیده که هسته تصوف است چنانکه دیدیم در اغلب موارد بکار اسیر و آزاد و فقیر و غنی میخورد.

بگفتم جلوتر از بودیسم عقیده ماتریالیسم هند بود که تقریباً همزمان با بودیسم و در حدود سالهای ۵۰۰ قبل از میلاد در هند رواج داشت. اگرچه اطلاعات ما راجع باین ماتریالیسم فقط از روی آثار برهنه‌هاست که مخالف آن بودند ولی در هر حال وجود عقیده ماتریالیسم در هند قدیم بطور واضح معلوم است. این عقیده را «لوکایاتا» (دنیا) مینامیدند و آن برخلاف علم برهنه‌ها که راجع بخدایان و آسمانها بود علم انسان روی زمین و طبیعت بود. عقیده مزبور در بعضی موارد به اسم «چارواکا» میباشد. این کلمه بمعنی خوردن (خوردن حیوانات) است و مخالفین عقیده مزبور میخواهند نسبت دهند این علم مخصوص اشخاصی است که در دنیا فقط خوردن و نوشیدن را اساس میدانند. ماتریالیست‌های هند شدیدترین حملات را به برهنه‌ها میکردند و مقصود آنها شکستن اقتدار برهنه‌ها و ایجاد يك اجتماع آزاد از مذهب بود. علت ظهور این عقیده تشکیل شدن بگدسته تاجر و اهل صنعت در جامعه بود که بیعلاقگی توده به زندگی مستقیماً بضرر آنها تمام میشد. ماتریالیسم هند دیگر از صورت مذهب خارج شده يك حالت علمی بخود گرفته بود. مطابق آن منشاء تمام معلومات بشر تجارب حواس ظاهری اوست. ماتریالیسم هند به تشخص مذهب معتقد نیست. مطابق این عقیده هر قضیه فکری فقط يك قضیه مادی است.

برای ماده مانند یونانیها چهار عنصر قائل بودند. ماده موجود حقیقی و قابل شناختن است. معاد و بقاء جاودانی روح وجود ندارد. برهنه‌ها که این وعظ‌ها را میکنند کاذبند و میخواهند از قربانیهایی که بعیله از توده میگیرند زندگی راحتی بکنند. البته ماتریالیسم برضد بودیسم نیز بوده. یکی از عقاید مهم بودیسم این بود که در دنیا هر چیز الم و عشقت است. لذات فقط ظاهری میباشد و باید آنها را دور انداخت. ماتریالیست‌ها باین عقیده جواب میدادند که لذت و الم و خوشی و ناخوشی اجباراً باهم وجود دارند. یکی بدون دیگری ممکن نیست. در نتیجه مباحثات فلسفی زیاد در هند قدیم منطبق نیز که «نیایا» نامیده میشد ترقی کرد.

عیسویت در میان يك قوم ریز دست (یهودیهها) پیدا شد
 اما چون مصادف با مرکزی شدن حکومت ها و تشکین
 امپراطوری بزرگ روم بود خدای عیسویت که خدای

تصوف عیسویت

يك ملت كوچك (یهودیهها) بود ترقی نموده خدای عمومی دنیای متمدن قدیم شد. قوانین
 تاریخ بقدری ثابت و عمومی است که اگر موضوع مسیح هم نبود در هر حال این مقام
 برای يك خدای كوچك ملی باز بود و خدای دیگری میتواندست این درجه را احراز کند.
 ولی خدای یهودیهها برای این مقام مناسبتر بود و از اینجهت هم تاریخ ویرا بدین پایه
 رسانید عیسویت ابتدا در میان غلامان و اسرا که از ممالک مختلفه بروم حمل میشدند
 رواج گرفت زیرا این دسته محتاج بيك مذهبی که بتواند اسباب تسلی خاطر آنها را
 فراهم آورد بودند. چون عیسویت دارای این شرایط بود و در مقابل سختی های
 دنیا وعده آخرت میداد برای اسرای رومی بسیار مناسب بود زیرا ایندسته بقدری
 مقهور بودند که دیگر امید خلاص و اداره اجتماع بدست آنها ابدآ وجود نداشت
 چنانکه در یونان قدیم دیدیم اقتصاد باغلامان مواد صوفیگری است و همان عواملی
 که تصوف یونانرا پیش آورده اسباب انقراض تمدن یونان گردید نیز افکار تصوف عیسویت
 را تولید کرده روم را منقرض کرد.

بطوری که در قسمتهای پیش دیدیم آثار عرفان در یونان از دیونیسوس و
 اورفیسوس بقیثاغورث، افلاطون، مکتب اسکندریه و فلوطن و بعد بعیسویت میرسد و
 در هند آثار عرفان در بودادیده میشود. در یونان و هند عامای طبیعی در دورهای
 ترقی و عقاید عرفان در دورهای عجز و بدبختی ظاهر میشود. حال عقاید مادی و
 عرفان را در چین و ایران قدیم و قرون وسطی و جدید و معاصر مورد مطالعه
 قرار میدهم.

در چین عید مفرغ از ۲۰۰۰ تا ۵۰۰ سال قبل از میلاد

اوضاع مادی و عقاید است از آن بعد عهد آهن شروع میشود. در قرنهای ۶ و

در چین قدیم ۵ و ۴ قبل از میلاد (که فلسفه هند و یونان در حال بحران

بود) در چین فلسفه ترقی میکرد. چون در چین ار

ابتدا طبقه مخصوص روحانیون وجود نداشت چنانکه بین فلسفه و مذهب نیز دیده نمیشود.
 در جامعه چین قدیم دو سلسله نزارهای دائمی اولاً بین خود امرا و صاحبان املاک،
 ثانیاً بین ملاکین و دهاقین (در طبقه مهم جامعه چین) دیده میشود. بدبختی بزرگ توده چین
 از این نزارهای دائمی و مالیاتهای سنگین بوده است. مالیات بر آهن و نمک در قرن هفتم

قبل از میلاد در چین وجود داشته است.

عقایدیکه در چین ظهور رسیده مانند همه جا مطابق با این اوضاع مادی بوده است. در موقعی که فشار مالیات و جنگ به حد اعلا است ولی حقایق عملا قدرت استغلاص خود را ندارند « لائوتسه » (متولد در ۶۰۴ قبل از میلاد) ظاهر میشود .

لائوتسه در چین بابودا در هند قدیم و گاندی در هند فعلی و تولستوی در روسیه تزاری نظیر است یعنی تعلیمات تمام اینها بر مقاومت بدون عمل میباشد. نباید فراموش کرد که لائوتسه برای زمان خود يك عامل پیشرفت ولی گاندی برای امروز يك عنصر ارتجاع و تنزل است.

در افکار تمام این متفکرین یک نوع عرفان و بیحلافتگی بادیات که اسباب تسلی خاطر بدبخت هاست دیده میشود .

مخصوصاً این عرفان در توده‌ها عکس العمل شدیدی میبخشد .

مطالعه اوضاع مادی تمام متفکرین مزبور صحت این عقیده را واضح میکند تمام متفکرین مزبور تا حدی آناشیت هستند و بقانون و عدل و مطول علاقه ندارند . « کونفونگ » (۵۰۱ - ۴۷۸ قبل از میلاد) بر خلاف لائوتسه (که جزء طبقه متوسط بود) از احیان « شانتونگ » بود . او میخواست حکومت اشرافی را حفظ کند بخانواده و تسلط پدر بر خانواده علاقه داشت زیرا حق این نوع خانواده را پایه طبقه بندی اشرافی و استبدادی جامعه میدانست .

این متفکر کاملاً ایده آلیست . و طرفدار حفظ اوضاع زمان خود یعنی ارتجایی بوده است و بنا بر این عقایدی بدون مخالفت منزه دولتی و ملی چون قدیم گردید .

« مونتسکیو » پس از « کونفونگ » (کونفوتسه) در حدود « ۵۰۰ قبل از میلاد » بر خلاف دو متفکر سابق الذکر کاملاً مادی و طرفدار اقدام عملی است .

ولی بطور قاطع میخواهد اصلاحات را از بالا شروع کند . ظهور « مو - تی » مصادف با دوره ایست که در چین بتدریج تهیه مال التجاره و تولید اجناس رای فروش شیوع گستر یافته و يك طبقه متوسط تاجر و پولدار نیز در جامعه وجود پیدا کرده است . بدنبال عقاید مادی مو - تی منطقی ما « مینگ کوان » ظاهر میشوند .

این اصول منطقی و مادی بالنسبه ساده مدت دو هزار سال یعنی تا امروز اسلحه ترقی خواهان چین در مقابل افکار ارتجاعی کونفوتسه بوده است و افکار مادی منطقی کامل امروز دارد چنانچه آن میشود .

از اختصاصات مهم اوضاع طبیعی ایران تضاد زیاد آب و هوای آن بر حسب زمان و مکان است، در يك محل در دو فصل حتی در ساعت های مختلف يك شبانه روز آب و هوا كاملا متفاوت و در يك زمان در دو محل بالنسبه نزدیک نیز اوضاع جوی و طبیعی بکلی مختلف دیده میشود. از طرف دیگر خشکی و کم آبی قسمت اعظم این سرزمین و محدود بودن دره های مساعد و خوش آب و هوا نیز از اختصاصات طبیعی ایران است .

واضح است این اختصاصات در وهله اول در طرز تفکر و زندگانی ایرانیان تأثیر اساسی داشته است . شرایط طبیعی سابق الذکر چنانکه میدانیم موجب زندگانی ایلاتی و چادر نشینی است .

بهین جهت چادر نشینی هنوز هم در فلات ایران باقی است، تبدیل شدن چادر نشینی بزندگانی دهقانی و شهری ثابت يك قدم ترقی در زندگی ایرانی باید محسوب شود . عقائد زردشت (تولد بیش از ۶۰۰ سال قبل از میلاد) يك عامل ترقی برای آن زمان بوده است و مردم را بزندگانی دهقانی و شهر نشینی، محبت به حیوانات اهلی مفید (سگ و گاو) و احترام بآب و درخت و زراعت دعوت میکرده است و لازم نیست ما شرح دهیم چگونه این مذهب نیز كاملا در تحت تأثیر شرایط مادی محیط ظاهر شده است .

احترام سگ برای یاسبانی گله و احترام گاو برای زراعت و احترام بآب و درخت در سرزمین گرم و خشك صرفاً بواسطه احتیاج مادی است . اگر صرف ترحم بموجودات زنده از نظر اخلاق مورد توجه زرتشت بود ممکن بود بجای سگ و گاو مثلا سوسمار و وزغ را برای احترام پیشنهاد کند. چون مذهب زردشت مادی است اصولاً عاری از عناصر عرفان است منتها این مذهب نیز مانند سایر مذاهب بعدها دستخوش پیش-آمدهای تاریخ شده است .

در ایران قدیم طبقه روحانیون زردشتی (مفها) قدرت زیاد داشتند . طبقه اعیان که شاه در رأس آنها قرار گرفته بود وجود داشت . ثروت عمده مملکت محصولات فلاحتی بود و دهقان توده اصلی را تشکیل میداد. زمان سیروس و کامبیز

مالیات منظم وجود نداشت ولی از زمان داریوش از ایالات مالیات های معین اخذ میشد .

ساتراپ ها مأمور بودند این مبلغ را بجزایه مرصکری برسانند . مأمورین دولتی حقوق نداشتند و میبایستی از پول هائیکه از مردم دریافت میکشیدند برای خود وسیله معاش تهیه کنند . این وضع تا مدتی قبل در ایران باقی بود . حکام به سرکاز و بیگلر بیگی ها حکام و فرانش باشیها به بیگلر بیگیها حق و سر قفل شغل خود را میدادند .

زمان ساسانیان مالیات مرتب گرفته میشد تا زمان قباد از خود محصول عشر یا خمس و غیره بر حسب زمین و نوع محصول گرفته میشد (تاریخ طبری) از زمان قباد پدید مخصوصاً در زمان انوشیروان مالیات بر زمین و درخت و حیوانات بسته شده بود که ممکن بود بوسیله پول تأدیه شود (مسمودی ، شاهنامه فردوسی) . علاوه بر این از ثروت هر شخصی نیز مالیات گرفته میشد و غیر زردشتیها بگونه جزیه نیز می پرداختند . مقدار مالیات ها روز بروز بواسطه احتیاج جنگی زیاد تر میشد . تملک خصوصی و انتقال تسول بوسیله ارث وجود داشت . اعیان از مملووت شدن با توده اجتناب داشتند زناشویی با مادر و خواهر از این اعاظ میان این طبقه رواج داشته است . قشون از یکقسمت سوار و یکقسمت مهم پیاده تشکیل شده بود پیاده عموماً از دهاقین بود که موقع جنگ اعزام میشدند تا زمان خسرو پرویز تجمل دائمی و بتزاید بود و جنگ ها با روم شرقی نیز وجود داشت این فشار مالیاتی و جنگی باعث میشد بتدریج نظیر سقراط در یونان ، عیسویت در روم ، بودا در هند ، لائوتسه در چین میبایستی در ایران نیز عقاید عرفانی بظهور برسد و همینطور هم بود .

مذهب و مسلک میترائیسم (مذهب مهر یا عشق) در حدود سال های سیصد قبل از میلاد ظاهر میشود (مترانم محل پیروان) . میترائیسم ترك دین و جان و مال و نام و ننگ را در طریق عشق اول منزل میداند . طرفداران مذهب میترائیسم پس از طی هفت مرحله ب مقام پیر میرسیدند و شراب را تا خط هفتم جام منقطع پیر میکردند . هفت درجه طریقت مزبور به ترتیب عبارتند از : چور بوس ، او کولت (حریت)

مولد ایون (۱) پرسیان (پارسا) ، هلیو دره ، موس و بالاخره پیر . مذهب مانی (۲۴۲ میلادی) زمان ساسانیان باز جنبه عرفانی دارد و يك مذهب « دو آلیست » است . البته طریقت میترائیسم و مانی چون تحت عوامل متفاوت تولید شده اند با هم اختلاف دارند که شرح آن اینجا ممکن نیست . بالاخره مذهب مادی مزدك زمان ساسانیان

(۱) در برهان قاطع این دو کلمه بواسطه اشتباه نسخ « سپاه » و « سبر » ترجمه شده

در صورتیکه اساساً « سپاه » و « سپهر » بوده است .

ظهور میکند (در حدود ۵۰۰ میلادی) ظهور مزدک عکس العمل فشار و استبداد روحانیون (منها) و نجات زمان بود .

گرویدن قباد اول باین مذهب چندان موضوع مهم نیست زیرا مخالفت منها با وی او را به پناه آوردن ب مذهب مزدک مجبور میکرد . مال و زن که بهترین وسیله خوشی منها و نجبا بود مورد حماهٔ مزدک واقع شد و مزدک ب برداشتن حدود از تملك مخصوصی مال و زن اقدام کرد . ظهور مزدک در ایران با ظهور موتی در چین نظیر است ظهور اسلام که برای نمو تاریخ ایران يك قضیهٔ ناگهانی بود بتمام اوضاع متلاشی مادی و روحی زمان ساسانی خاتمه داد ، رول مذهب مزدک هم بدین ترتیب موقتی شد .

اگر بخواهیم اوضاع مادی و عقاید و علل مادی

مادیات و عقاید ظهور اسلام را شرح دهیم طولانی خواهد شد بطور کلی **ممالک شرق در** و خلاصه متذکر میشویم ، عرب ب عالت عشیره و قبیله زندگی **قرن اول هجری** میسر کرده و قبائل باهم در نزاع بودند در ایام جاهلیت پادشاهان نیز هر کدام بر چند قبیله سلطنت و حکومت

میکردند ، آسمان و ستاره و بت پرستی مذهب آنها بود ، تمام این ها نتیجه مستقیم اوضاع مادی عربستان بود . بتدریج تجارت شیوع پیدا میکند در حدود چهل شهر در عربستان تشکیل میگردد .

علاوه بر بتهای قبیله ای بت های عمومی در مکه که ضمناً مرکز تجارت مکه شود جایگیر میگردد . در چند ماه از سال اسواق عرب و باران های تجارتی تشکیل میشود از هندو شام مال التجاره وارد میگردد .

احتیاج اقتصادی در این چند ماه عربستان را امن و برای تجارت مساعد میکند . هر قدر اقتصاد و مادیات ترقی میکند احتیاج بتشکیلات بیشتر میشود . پس جای تعجب نیست اسلام که بخواهد ادارهٔ عربستان را عهده دار شود از میان يك طایفهٔ عرب که تاجر یا مستحفظ بتخانهٔ مکه هستند ظاهر میشود .

البته ، هر فکر تازه که ظاهر میشود بایستی با عقاید قدیمی بجنگد ، اسلام هم که دربدو ظهور کاملاً مادی و برای ادارهٔ مادیات اجتماع بود بابت پرستی و موهومات پرستی مواجه شد و چون تاریخ و احتیاج آنرا ایجاد کرده بود پیشرفت کرد .

مکه با وجود آنکه شهر تجارتی بود چون مرکز بت پرستی بود ب برای نمو اسلام مساعد نبود بدین جهت هجرت صورت گرفت اسلام تمام مذاهب (صابی ، مجوسی ، یهودی ، مسیحی) را عقب زده هدایت اجتماعی داده عربستان را بدست گرفت . ظهور

اسلام و عقیده تشکیلات در عربستان معارف است با موقمی حکه در ایران
فشار مالیات و منها و اعیان یعنی عواملی حکه مزدک را ظهور رسانید بعد اعلا
رسیده بود .

خرافات دینی ، سنگینی مالیات ، فقدان امنیت عمومی ، فقری که از جنگهای
باروم نتیجه شده بود ، عیاشیها و تجملات امثال خسرو پرویز تمام این عوامل بدون ارتباط
با اوضاع عربستان اسباب اضلال ایران را بهر صورتی که پیش آید فراهم کرده بود .
نظیر این قضایا برای این ممالک و نیز وجود داشت .

پس اسباب انقراض ساسانی و انتزاع مستمنکات رومی قبل از ظهور اسلام
داشت فراهم میآمد و در تحت تأثیر این عوامل ایران ، شام ، فلسطین و مصر در صدر
اسلام و دوره خلفای راشدین تحت تصرف اسلام درآمد ، بنی امیه اداره ممالک امپراطوری
اسلام را بدست گرفته در شرق و غرب برونسعت آن افزودند .

واضح است با ترحمی که بیان شد در دوره خلفای راشدین و امویه میدان و مجال
برای عرفان باقی و بیکاری باقی نیست ، دوره جنگ ، فتح ، پیشرفت و امیدواری ، قدرت برای ظهور
عقاید عرفانی مجال نمیدهد اما از طرف دیگر اساساً علم هم در این دوره رواج و
شیوع نداشته است .

دلایل مادی ظهور مطالعه مادی ظهور افکار در یونان و چین و هند و ایران
عرفان در قرن دوم قدیم با نشان داد در هر مورد که يك طبقه در خود قدرت
هجری پیشرفت می بیند و دایلی برای فریختن خود ندارد مادی ،
منطقی ، دقیق فکر میکنند و اگر زیر دست بود و وسیله مادی هم برای استغلاص خود نداشت
ناچار بصورت آرزوها و فانتزی میردازد و اینه آلیسم و روح پرستی در عقاید ظاهر
میشود .

طالس ، دمکریت و اتیستهای یونان ، عقاید لوکاپاتا در هند و مو - تی در
چین و عقاید مادی در ایران قدیم تمام مادی و عملی بود در صورتیکه عقاید افلاطون
در یونان ، بودا در هند ، لائوتسه و کونفوتسه در چین ، تولستوی در روسیه
تزاری ، و مپترائیسیم و علمب مانی در ایران تمام مسوولان دوره باس میباشند
دوره اسلامی نیز همین قضایا دیده میشود .

فشار بنی امیه و تبطل پرستی آنها و جنگهای بی دریغ آنها و گستگی
فکری که تحت تأثیر این عوامل در اسلام آن زمان پیدا شده بود بکنست (خصوصاً
نوعی ای را که اسلام مخالف با منافع مادی آنها بود) را نسبت با اسلام بسد بین
کرده بود .

اینده است چون علاج مادی در مقابل نمیدیدند در اباس عرفان شروع بمخالفت کردند پس از ذکر این مخالفت پوشیده عرفا عقاید واضح زناده و طبیبیون را بیان خواهیم کرد .

البته وسائلی که بنی امیه برای اداره ممالک اسلامی داشتند نمیتوانست تمام مستملکات را اداره کند بنابراین تجزیه شروع شد بنی عباس جزاندلس بسایر ممالک اسلامی مستولی شدند و اندلس بدست یکشعبه از امریها افتاد در زمان بنی عباس هم بتدریج ایالات ایران و مصر خود را از مرکز خلفا آزاد کردند .

یک متفکر مادی میتواند بالمرکه منطقی خود پیش بینی کند که در قلمرو عباسی باختصاص میان طبقه ای که میخواهند خود را از زیر بار خلفاء خلاص کنند ولی بواسطه عوامل اجتماعی قدرت اقدام عملی ندارند بایستی عقاید عرفان باز شیوع پیدا کند ولی متوازی با آن در ممالکی که میخواهند با اقدام و عمل از زنجیر خلفا خلاص شوند بایستی عقاید مادی بیشتر رواج داشته باشد و همین طور هم بود .

تا انقراض بنی عباس (۶۵۶ هجری) دو سلسله عقاید متوازی با هم تشکیل میشود از یکطرف عرفان و اصول ایده آلیسم در مراکز نا امید و مأیوس و از طرف دیگر افکار طبیبیون و زناده و فلاسفه در ممالک دور از مرکز یا از اقوام مغلوب و غیر عرب امیدوار بتعمیل استقلال .

از عرفای مهم این دوره معروف کرخی، منصور حلاج، بایزید بسطامی و جمعی دیگر (حسن بصری، ابو هاشم صوفی کوفی، سفیان ثوری، سقطی، امام جعفر صادق، جنید شبلی تقریباً تمام در قرن دوم بوده اند) این اسامی را بعد ها که عرفا خواسته اند تذکره بنویسند متذکر شده نسبت طریقتی منصور حلاج را بمعرف کرخی و به خلفای راشدین (شیعه به امیر المؤمنین علی) رسانیده اند ولی این شجره بندی تذکره نویس ها دلیل این نیست که واقعاً عرفان در صدر اسلام یا زمان اموی ها رواجی داشته است .

اوضاع مادی ممالک اسلامی در قرن دوم هجری شیعه به امیر اطوری روم یا ایران قدیمها بود، یک حکومت مرکزی وجود دارد که ملل متنوع بایستی از آن اطاعت کنند .

در ولایات حکام بر دهاقین و صنعتگران متوسط، تاجر فرمانروائی میکنند، مذهب اسلام بایستی احتیاج فکری تمام این ملل را بر طرف کند ولی اداره ضروریات مادی این ملل با قوانین آن زمان مشکل بود و امرای محلی بهر وسیله بود میخواستند خود را خلاص کنند .

این میل امرای ایرانی بتقویت تشیع منجر شد و در حقیقت امرای ایرانی بامرکز بغداد یکنوع ائتلاف داشتند بچشمیکه پیشروان امامیه در بغداد نفوذ داشتند و در مقابل خلفای امیران امیران زبردست خلاص شده بودند. این ائتلاف برفع خلیفه و چند امیر بود ولی نمیتوانست احتیاج عمومی را برطرف کند توده که تحت فشار بود بایستی بیست وسیله خواه نخواه در فائزری و خیال بر علیه امتیازات يك مات یا طبقه محبوب - خدا قیام کند .

در این ضمن کتب یونانی (ارسطو و افلاطون) بهر بی ترجمه شد و ما سابقاً جنبه ایده آلیستی این متفکرین را متذکر شدیم تحت تأثیر این عوامل عقاید **وحدت وجود، حلول و اتحاد** که هر کدام مکتب جدا گانه، دند بین عرفا رواج گرفت مشخص عرفان اسلامی عقاید مزبور **و علت مادی** تولید آن مخالفت با عقاید زمان بود که میخواست انسان و ماوراء طبیعت را با دیوار ضخیم یا گودال عمیقی از هم دور کند . وحدت وجود عقیده بود که بیان میکرد تمام اشیاء با صانع يك وجودند . حلول عقیده حلول صانع در اشخاص بود و اتحاد عقیده اتحاد انسان و صانع بود اگر چه ما بین طرفداران هر يك از عقاید مزبور در خود عرفا اختلاف بود ما بایستی وجه مشترك تمام این عقاید را که بالاخره انکار اختلاف اساسی بین مصنوع و صانع بود در نظر بگیریم .

جای تعجب و اتفاق نیست که معروف، جنید و شبلی با منصور حلاج پیشرو این عقاید میباشند، این پیشوایان عرفان بودند که این تمرکز خلافت و استبداد خلفا کاملاً بضرر مادی آنها بود .

منصور حلاج از طبقه متوسط بود و . انالحق : گفتن او حقیقتاً ادعای خدائی نبود بلکه قیام بر علیه قدرت و اهمیت مخصوص خدا بود و اگر يك مرکز مقتدر خلافت بدست « حامد بن ابی العباس » وزیر خلیفه مقتدر عباسی اقدام به کشتن وی میکند « سال سیصد و نه هجری » کاملاً برای حفظ قدرت مرکز خلافت است .

بس از مقابله و دیدن فشار از طرف خلفا این دسته چون در خود قدرت قیام نمیبینند در گوشه خانقاهها بهم اسرار خود را میگفتند و از ترس استبداد پیش عموم ساکت بودند و خود را فخرن اسرار نهانی میدانستند و میگفتند هر که را اسرار حق آموختند لب مهر کردند و دهانش دوختند .

رو بهمرفته باید در نظر داشت که این طرفداران عرفان از طبقه متوسط بودند . این طبقه متوسط عرفان مآب که در حقیقت با اصول عقاید اسلام پشت پا

زده بودند یا اینکه بمقاید یانته نیزمخود اباس اسلام پوشانیده بودند تا مدتی متواری و مخفی عقیده خود را ترویج میکردند . برای ما طرفداران مکتب مادی مهم این نیست که اسم و محل یکصوفی را بدانیم بلکه باید توجه کنیم چه دسته از مردم این فکر را پذیرفتند .

مهم اینست که توده دهقان باین عقیده متوجه شده است و طرفداران عرفان در دهات ایران زیاد بوده است . پس واضح میشود بایدمهم خلفا و ائتلاف کنندگان با آنها با امثال منصور مخالفت نمایند و طرفداران عرفان را جزء فرق مسلمین نشمارند .

ذکر شد که بنی امیه برای مدت زیاد نمی توانستند

علل مادی ظهور ملل متنوع را زیر دستخود نگاهدارند . فکر استقلال

زناده، طبیعیون در امرای علی و ولایات دور دست شدید شده بود و برای

وفلاسفه از قرن عملی کردن نقشه خود این امر احس احترام بوطن و

اول تا ششم مذاهب قدیم و آداب ملی را در توده تولید مینمودند .

لازمه این استقلال طلبی این بود که در مقابل قدرت مادی و قدرت روحی یعنی اهمیت عقاید مرکز مخالفت شود .

با وجود همه زیاد، چنانکه دیدیم ابتداء مخالفت خود را واضح کردند . تشیع

نیز در نتیجه این مخالفتها پیدا شد .

چون تشیع محتاج با امام است و امامهای تشیع بواسطه تعقیب و ظلم خلفا

کشته میشدند تئوری فعلی امامت پیدا شد . مخالفت تشیع و قسمت عمده عرفان از

ایران بود . (مثلا جدبایزید بسطامی گبر بوده است) .

ولی مخالفت شدید تر از آن از طرف زناده، طبیعیون و فلاسفه بود . از همان

زمان بنی امیه موضوعات فلسفی و اجتماعی مهم مانند جبر و اختیار و قضا و قدر مطرح

شده بود . طرفداران جبر که صف مخالف را تشکیل میدادند البته ابتدا در مراحل

مقدماتی مانده بقضا و قدر معتقد شدند . بعدها عقیده جبر حالت علمی بخود میگردد .

زناده که يك صف مخالف را تشکیل میدادند يك عده بمذاهب قدیمی مانند

مذهب مانی معتقد بودند و در عقاید مخالفتی آنها باز تا حدی آثار عرفان (مخالفت

مایوس) دیده میشود . و حال آنکه بعضی دیگر مانند عبدالله بن مقفع که ایرانی بود

و مخالفت شدید داشت کاملا مادی میباشند .

عقائد وی از بسبب برزویه طبیب در حکلیله و دمنه که گویا اضافه خود اوست

واضح است .

این امی العوجا که از زناده است نیز در مخالفت صریح است چنانکه

اشاره به کعبه نموده بامام جعفر صادق میگوید: «الی کم تدوسون بهذا البیدر و تلوزون بهذا الحجر و تمیدون هذا بیت المرفوع بالطوب و المدرو تهرولون حوله هرولة البعیر اذا نقر الا ان من فکر فی هذا علم ان هذا فعل السفیه غیر حکیم و لاذی نظر نقل فانت راس هذا الامر و ابوک راس و نظامه.

حکایت معروف قائم باشک بازی کردن بایزید با امام مزبور واضح میکند که در مخالفت با مرکز خلافت، عرفا با آل علی یک صف تشکیل میدادند و عبارت مزبور نشان میدهد که زنادقه یک قدم جلوتر رفته با خود این مخالفین نیز مخالفت داشتند و چنانکه خواهیم دید علمای طبیعی در مخالفت شدید و منظم از زنادقه هم جلو تر بودند.

فصکر ابوالملاء معری سکه از زنادقه بود از بیت ذیل معلوم میشود:

« اتان اصل الارض دو عقل بلا دین و آخر دین لاعقل له »

از زنادقه دیگر ابوالخطاب محمد ابن ابی زینب، سفیر ابن سبید، صالح ابن عبدالقدوس ازدی، منقذ بن زیاد هلالی، عماره ابن حمزه و غیره. اگر اوضاع مادی محیط زندگی و منافع طبقاتی هر یک از این اشخاص را وقت کنیم علت زندیق بودن آنها را خواهیم فهمید.

اما فلسفه - فیلسوف بطور کلی با شخصی اطلاق میشد که میخواهند در حل قضا یا استدلال را بکمک بطلبند. یک عدد از فلاسفه تحت نفوذ کتب ارسطو معتقد با استدلال بودند ولی از دائره ایده آلیسم قدم بیرون نگذاشتند مانند بوعلی سینا (۹۸۰-۱۰۳۷ میلادی) که طرفدار فلسفه مشاء (فلسفه ارسطو در مقابل فلسفه اشراق که فلسفه افلاطون باشد) بود.

در فارابی (متوفی ۹۵۰ میلادی)، الکندی متوفی ۸۷۰ میلادی، و ابن رشد (۱۱۹۸-۱۲۶) نیز استدلال اهمیت زیاد دارد (افکار فیلسوف اخیر در قرن وسطی در اروپا تأثیر داشت است)

« جمله های کتاب «شفاء» و «نمط» های «اشارات» بوعلی سینا مباحث مهم قرن سوم و چهارم هجری را واضح میکند. شفا دارای چهار جمله است: منطق، طبیعیات، الهیات و ریاضیات. هر جمله دارای فنون، هنر فن شامل مقالات و هر مقاله محتوی فصول است.

مبحث طبیعیات و الهیات، کتاب اشارات دارای ده نمط و منطق این کتاب دارای ده نهج است. ده نمط عبارت است از جوهر اجسام، جهات و اجسام، نفس ارضیه و سماویه، فی الوجود و عمله، فی المصنع و الابداع، فی الغایات و مبادیها و فی الترتیب، فی التجرید فی البهجه

والسماوات، مقامات العارفین و اسرار الایات .

از طبیبیون مهم یکی حکیم ایرانشهری است که کاملاً مادی است و برای ماده اجزاء لایتجزی قائل است و ماده را قدیم میداند نه محدث . به عقیده وی چون هیولی (ماده) قدیمی است پس مکان نیز قدیمی است . صریح تر از ایرانشهری محمد زکریای رازی دارای عقائد مادی و از اصحاب هیولی است که معتقد است هیولی دارای اجزاء بسیط ذی ابعاد است و میگوید عقل نمیپذیرد که ماده و مکان آن ناگهان بدون اینکه سابقاً ماده یا مکان موجود باشد بوجود آید .

چون همواره هر چیز از چیز دیگر پدید میآید ابداع محال است . دیدیم ارسطو چون طرفدار صحت استدلال و منطق بود جنبه ترقی دارد .

این حکم راجع بفلاسفه فرون وسطی نیز صادق است .

در حقیقت فلاسفه استدلالی ولی ایدیه آلیسترا بایستی حدفاصل ما بین عرفا و مادیون قرار داد چنانکه واقعاً هم ارسطو از افلاطون بمادیون نزدیکتر است . خود عرفان هم بواسطه عقیده پانتهئیسم و وحدت قائل شدن ما بین صانع و مصنوع از مذہبها بمادیون نزدیکتر است . همین جهت هم باید معتقد بود که عرفا ، زنادقه ، فلاسفه و مادیون تمام یک صف مخالف را در مقابل مذہبها تشکیل میدادند . این مذہبها در دوره عباسی از حیث رل تاریخی با مذہبهای صدر اسلام اختلاف داشتند . مسلمین صدر اسلام عناصر ترقی و مسلمین دوره عباسی عوامل ارتجاع بودند . هر دو از امر برای حفظ منافع مادی خود یک فرقه را عنم کرده بود و تشیع هم دست آویز امرای ایرانی بود .

اگر بخواهیم علل مادی چهار نوع قیام سابق الذکر را دقت کنیم بایستی به اوضاع اقتصادی دوره شیوع هر یک از عقاید توجه کنیم . عقاید عرفان مانند عرفان دوره حسن بصری - بایزید بسطامی ، معروف کرخ ، منصور حلاج و ذوالنون مصری (وفات ۲۴۵) مقارن دوره ایست که هنوز بین خلفای و امرای جزء اختلاف شدید وجود ندارد و اقتدار خلفا مانع این است که مخالفین عملاً شروع باقدام میکنند .

خانواده های ایرانی فرقه امامیه با فرق نسن در حال ائتلاف میباشد و ایرانیهای شیعه حتی در امور دیوانی بنی عباس دخالت داشتند (بر مکه با و نوبختها) بواسطه وجود همین علل هم بود که هیچان زمان منصور حلاج نتیجه صلی نداد . ولی بر عکس فلاسفه و طبیبیون وقتی ظهور میکنند که مخالفت بواسطه ضعف مرکز خلافت در مراکز استقلال طلب دور دست امکان پذیر است .

متوازی با تمام این مخالفین، در مراکز و مواقعی که قدرت مذهب زیاد است متکلمون وجود دارند. متکلمون هر قضیه را با آیات مطابقت میدهند و هر چه مخالف آن باشد رد مینمایند.

خیام در فصلی از روضة القلوب که بوی منسوب است متفکرین را بچهار دسته تقسیم میکند: متکلمان، عرفا، فلاسفه و حکما (طبیعیون). خود خیام متعبر است و چنانکه از رباعیات وی برمیآید گاه مسلمان، گاه کافر، گاه جبری (۱) و گاه خداپرست میشود. این تعبر وی نیز نتیجه تأثیر محیط وی است. مکتب متکلمون در شرق نظیر مکتب سکولاسیست در غرب است.

هر دو مکتب میخواهند افکار فلسفی را با مذهب (اولی با اسلام دومی با عیسویت) توافق دهند. از اشخاصی که خیلی میخواسته است مذهب را با علم آشتی دهد یکی ناصر خسرو است که در رد قدیمی بودن ماده میگوید بدو دلیل اصحاب هیولای اشتباه کرده اند.

دلیل اول آنست که این معنی مخالف قول خداوند است. دلیل دوم آن که در این معنی تناقض وجود دارد زیرا این قول مخالف گفتار پیغمبر است پس محمد ذکر یا (که طرفدار قدمت هیولاست) منکر نبوت است و چون خود او دعوی میکند این اقرار به نبوت خویش است پس ذکر یا به وجود نبوت اقرار کرده است. حال که او به نبوت اقرار کرد چون تمام عقلا پیغمبر اسلام را بنبوت الیق میدانند پس در گفتار ذکر یا تناقض وجود دارد. زاد المسافرین و وجه دین ناصر خسرو از این دلایل دندان شکن (۱) زیاد دارد. عرفان در فرمایش ۵ و ۶ تا حدی بی رونق است زیرا راه برای حمله صریح علمی باز است. ولی پس از آن دوباره يك نضع ثابوی میگیرد.

حملات مغول و عشایر شرقی دیگر بایران در تحت تأثیر احتیاجات مادی این عشائر و مخصوصاً عدم استطاعت مسکن اصلی ایلات مزبور بتفدیه جمعیت روز افزون ایلات نژاد زرد شروع شد و مانند حملات طوایف ژرمن بروم يك انحراف ناگهانی و موقتی در تکامل تاریخی ممالک اسلامی پیش آورد.

اوضاع مادی و عقائد عرفان در شرق از قرن ششم تا دوازدهم

وضعیت ممالک اسلامی بدینجا رسیده بود که در هر ایالت یا مملکت قلمرو اسلام یکدسته همگان آزاد (توده اصلی) زراعت میکردند و یکدسته از امرا (این امرا

(۱) هر چه که هست آنچنان میباشد. هر چه که آنچنان میباشد نیست.

معمولا کسانی بودند که فشنور دور خود جمع کرده خود را از تأدیه باج پنداد مرکز خلافت خلاص کرده بودند (مافوق آنها قرار گرفته بودند. توده متوسط و شهری باندازه کافی نمو کرده بود. کاروان های تجارتی معتبر محصولات ولایات مختلف یا ممالک غیر اسلامی را حمل و نقل میسکرد. چنانکه دیدیم احتیاج امرای و طبقه متوسط و تجار برهانی از باج گذاری آنها را بفرستادن استقلال مذهبی و مخالفت با پنداد انداخت. تشیع در اوز مرحله مخالفت هنوز لباس مذهبی در بر داشت ولی به تدریج این مخالفت در تحت لوای عرفا و زنادقه و طیبیون صورت شدیدی به خود گرفته بود.

در سال ۶۵۶ م کز خلافت بدست مفلول در هم شکست. به از حمله مفلول نیز جنگهای متعددی بین خود امرایه جامع خصوصاً سرزمین کم آب ایران را بکلی ویران کرده بود. دهقانان از دست فشنور امرایا حمله فشنور امنیت نداشت.

تجارت و صنعت در حال وقفه و تنزل بود. معلوم است این اوضاع نمیتواند تا ابد دوام کند. بالاخره بدست صفویه یکنوع نمر کز پیدا میشود. در آسیای صغیر نیز در ضمن بدست آل عثمان یک امپراطوری که در حقیقت جانشین ممر کز خلافت است بوجود میآید و در آن دلس نیز خلافت بنی امیه از میان میرود.

حالا دیگر احتیاج بعقائد عرفانی از بابت مخالفت نیست بلکه مردم بواسطه هجوم و حملات مفلول و جنگهای دائمی ملوک الطوائفی و مالیاتها بستوه آمده بودند و محتاج بعقیده نسلبت آمیز، تحقیر دنیا و آخرت پرستی بودند. نظیر این فلاکت بواسطه عدم قدرت ممر کز خلافت در تمام قلمرو بنی عباس پیدا شده بود.

شیخ محیی الدین العربی القشیری الاندلسی (۵۹۰ - ۶۲۸ هجری) از جسمه های مهم این دوره دوم عرفان اسلامی خارج ایران میباشد. محیی الدین علم عرفان را نظیر علم فلسفه تدوین نموده است یعنی در تمام مباحث فلسفه با طریقه ذوق (بجای استدلال بحث) میکند و دو کتاب مهم وی فصوص الحکم و فتوحات المکبه است. در ایران شیخ فرید الدین عطار و مولوی (۶۰۴ - ۶۷۲) مقام مهم در عرفان پیدا کرده اند و خواندن مثنوی مولوی بعد ما بتدریج جزء آداب تصوف گردید.

شیخ صفی الدین اردبیلی (جد صفویه) و نعمت الله ولی ماهانی کرمانی نیز از مشاهیر تصوف میباشند. اگر وضع زندگانی و محیط مادی ممر یک از اشخاص مزبور را دقت کنیم خواهیم دید حقیقتاً این قرون در همه جا برای پرورش عرفان